

در سرانشیب

نوشته: ر. رهیاب

جولای 2005

در "قطب نما" ی شماره قبلی (شماره 7)، اعلامیه (هجاما) و پاسخ مختصر و فوری "جبهه متحد..." بدان را مطالعه نمودیم؛ "اعلامیه" ظاهرا واکنشی بود در قبال یک اشاره بسیار کوتاه از مقدمه نوشته مطول نگارنده بعنوان **هدیان های فرهنگیان**.

فحوی این اعلامیه که چیزی غیر از ریاکاری، لافزنی و ادعاهای مضحک نمیباشد؛ همچنان شیوه بیان، ابزار برگزیده "مبارزاتی" و ... بالآخره انگیزه و هدف اصلی از انتشار آن، همه و همه مطالبی اند در خور غور و تأمل، که بررسی شان در اینجا و آنهم با چشمداشت اوضاع و شرایط حاکم بر جامعه و ضرورت پیشبرد مبارزه آزادیخواهانه انقلابی، لازمی میباشد.

از آنجاییکه عکس العمل اعلامیه نویسان، در **ظاهر** به گوشه معینی - همان اشاره کوتاه - از اظهارات اینجانب میباشد، بنابراین ایجاب می نمود تا علاوه بر موضعگیری "جبهه متحد..."، من هم جهت روشن شدن بیشتر مسئله، شخصا سهم خودم را در این ماجرا ایفا می نمودم، زیرا بالآخره مسئولیت هر مضمونی، چنانچه پالیسی نشراتی "قطب نما" بر آن تأکید میدارد، به عهده نویسنده آن میباشد. بنابر همین ملاحظات و دلایل متذکره میباشد که **"در سرانشیب"** نگارش می یابد.

البته برخلاف موضعگیری کلی و موجز «جبهه متحد...»، من در اینجا خواهم کوشید تا مندرجات اعلامیه نامبرده را در جزئیات به زیر ذره بین برده به نحویکه هر مفهوم، ذهنیت و ادعای بی پایه و دروغین در آنرا، با تفصیل مقتضی و آنهم به زبان بسیار ساده و عام فهم، یعنی بدور از تعفن و "بازی با کلمات در جملات بلند بالا و دهن پرکن" - قضاوتی را که تسلیم طلبان اعلامیه نویس بر **هدیان های فرهنگیان** نموده اند!!! - بطور کاملا موضوعی، مستند، با استدلال و برهان انقلابی به بحث و ارزیابی بگیرم.

در سرانشیب بنابراین، نوشته ایست که موضوع و چارچوب بحث آنرا، منحصرا اظهارات میرزا بنویسان تسلیم طلب هجامایی - سامایی و اسلوب عمل برگزیده شان تعیین می نماید؛ در این مفهوم، "در سرانشیب" طبیعتا بحثی است محدود که می بایست آنرا فقط بعنوان **آغاز سخن** تلقی نمود و نه بیش. دنباله این بحث پیرامون مسایل دیگر مبارزه انقلابی، رویهمرفته مستلزم نوشته هایست که نگارش شان، از جهتی هم، به "همت"، "جدیت" و آمادگی اعلامیه نویسان هجامایی - سامایی برای پیشبرد يك جدل و مناظره سیاسی مشروط میگردد، اگر شمشیر به هوا نمی زنند و به ادعاهای آمده در اعلامیه شان واقعا باور دارند!

با این تأکید که فراخوان ما برای يك جدل اصولی سیاسی، نه تنها اعلامیه نویسان تسلیم طلب، بلکه آنعده از سامایی ها و هجامایی هایی را هم شامل میگردد که تا ایندم همانند شهدای پرافتخار راه آزادی و انقلاب و در پیشاپیش همه مجید قهرمان، داغ ننگین تسلیم طلبی و آستان بوسی بدرگاه امپریالیسم و ارتجاع را بر جبین نداشته باشند!

اما مخاطب اصلي در **سراشيب** همانا اعلاميه نويسان هجامايي - سامايي ميباشند. هرچند اعلاميه به امضاي (هجاما) انتشار يافته است، ولي تسميه اعلاميه نويسان هجامايي - سامايي توسط ما، دلايل منطقي خودش را دارد:

با آنکه (هجاما) بدايثا بمتابه يك نهاد سياسي دموكراتيک و با کرکتر سياسي مستقل عرض اندام نموده است، ولي در رابطه با تضاد هاي سياسي - ايدئولوژيک جنبش انقلابي درون کشور و جدال هاي سياسي مترتب برآن، همواره درکنار (ساما) قرار گرفته و در واقع بخش خارج کشوري ساما در اروپا را نمايندگي نموده است. با آمدن سامايي ها به اروپا بويژه پس از شهادت رهبر، ترسيم مرز تشکيلاتي ميان اين دو نهاد، ديگر اعتبار خود را از دست داده و فاقد يك مبناي عملي ميباشد؛ اين نه تنها بدین علت که آنها اصولا ديگر موجوديت محسوس تشکيلاتي ندارند، بلکه به اين خاطر هم که نميشود ديگر ميان سامايي و هجامايي، عملا تفاوتي قايل شد.

هواداران و جنبش انقلابي

(هجاما) همانطوریکه از اسمش پيداست، خودش را بمتابه يك سازمان سياسي هوادار جنبش انقلابي مردم افغانستان معرفي مي دارد؛ اين اسم که اصولا مابين **خصلت** سياسي يك نهاد رزمنده انقلابي بايد باشد، چنانچه از همين اعلاميه هواداران استنباط ميشود، حدودا 25 سال قدامت تاريخي دارد، يعني 25 سال است که اين "جريان" اسم هواداران جنبش انقلابي را با خود حمل ميکند!

مبناي عملي اين تسميه از نظر تاريخي چه، و انطباق آن با واقعيت عيني چگونه ميباشد؟

جنبش انقلابي چه جنبشي را ميگويند، و نمود عملي آن در درازنای 25 ساله حيات سياسي جامعه و بلاخره در موقعيت کنوني کدام است؟

هواداران جنبش انقلابي چه کساني مي توانند باشند، و ملاک هاي تبیین کننده آن کدام ها اند؟ ...

با کودتاي ننگين هفت ثور 1357 بدست خلقي ها و پرچمي هاي ميهن فروش که در فرجام، افغانستان را در پروسه تحول منفي، از يك کشور نيمه مستعمره وابسته به سوسيال امپرياليسم شوروي، به مستعمره کامل آن مبدل نمود، جريان مبارزه طبقاتي در کشور نیز، وارد مرحله نويني ميگردد؛ در اين مبارزه، اقشار، طبقات و لايه هاي اجتماعي همگون و متضاد، هرکدام با حرکت از پایگاه ويژه طبقاتي، و در راستاي تحقق منافع خودش، البته با سياست ها و برنامه هاي متمايز، باطرفيت هاي متفاوت و ابزار هاي گوناگون، و تا جايیکه به جناح هاي مختلف ارتجاع داخلي مربوط ميگردد، با پشتوانه مشخص بين المللي خود شان صف آرايي نمودند. با درنظرداشت خصلت اجتماعي هر يك از همين نیرو ها، اهداف مبارزاتي و جهتگيري هاي عملي سياسي شان در قبال اوضاع و شرايط تازه بود، که مرزبندي هاي سياسي هم در سطح جامعه، مي بايست از نو ترسيم ميگردید، که بطور کلي ميشود اين مرزبندي را، با دو کتگوري مشخص اجتماعي سياسي، يعني **انقلاب و ضدانقلاب** تبیین نمود:

صف ضد انقلاب مجموعا در وجود جناح هاي مختلف ارتجاع داخلي خلاصه ميگردید، چه ارتجاع حاکم سازمانيافته در دولت کودتا، و چه ارتجاع رقيب که از نظر سياسي توسط احزاب و سازمان هاي عمدتا نوظهور اسلامي نمايندگي مي شد.

صف **انقلاب** را هم بطور عام گرايشي تمثيل مي نمود که از نظرعيني، در حرکت در راستاي نيل به اساسي ترين خواسته ها و نیاز هاي فوري و تاريخي توده هاي زحمتکش خلق و در دفاع و پاسداري از

آن، بازتاب می‌یافت؛ این کتگوری شامل تمامی اقشار و طبقات اجتماعی زحمتکش خلق می‌گردد که از نظر سیاسی عملاً و بطور فعال، توسط اقشار و لایه‌های اجتماعی عمدتاً روشنفکری نمایندگی می‌شد.

با شناخت قبلی از هویت حزب دموکراتیک خلق در وجود هردو فراكسيون خلق و پرچم، با تحلیل از ماهیت رژیم کودتا، با درک موقعیت بحرانی جامعه و دورنمای تاریک آن که هستی مردم را در معرض تهدید قطعی قرار میداد، و بلاخره با تمکین عملی بر ضرورت پاسخگویی به الزامات مبارزه برای نجات کشور و رهایی از يك وضعیت حساس پر مخاطره بود، که افراد، عناصر، محافل، گروه‌ها و تشکلات عمدتاً روشنفکری سابقاً منسوب به جریان دموکراتیک نوین و خارج از آن، فوراً یعنی از همان روزهای نخستین، در قبال اختناق، ترور، یعنی حاکمیت فاشیستی رژیم کودتا و کارنامه‌های اسارت‌بار آن موضعگیری نموده، و برای پیشبرد يك مبارزه فعال سیاسی، صفوف خویش را از نو آرایش نمودند، طوریکه با اشغال نظامی افغانستان توسط امپریالیسم شوروی، این مبارزه هم، به نحوی قانونمند، به عالی‌ترین شکل خود، یعنی مبارزه مسلحانه آزادیبخش ملی تکامل یافت. مجموعه نیروهای سیاسی همین طیف و مبارزه عملی رهایی بخش ملی ضد سوسیال امپریالیستی، ضد امپریالیستی و ضد ارتجاعی شان در آن دوره است، که کتگوری **جنبش انقلابی افغانستان** در مفهوم خاص کلمه، بدان تشخیص مییابد؛ یکی از نیروهای رزمنده و پیشتاز سیاسی - نظامی همین ساحت هم، سازمان آزادیبخش مردم افغانستان (ساما) به رهبری انقلابی نستوه و قهرمان اسطوره‌ای مقاومت مردم یعنی شهید مجید کلکانی مییاشد. روحش شاد و یادش گرامی باد!

با الهام‌گیری از همین روند مبارزه آزادیخواهانه انقلابی، با همسویی و هماهنگی عملی با آن، و با مبارزه در خدمت اهداف والای انقلابی - نیل به استقلال و آزادی ملی، تأمین دموکراسی و تحقق عدالت اجتماعی - آنست که سازمان‌ها و تشکلات سیاسی متعددی در خارج از کشور - در اروپا و جا‌های دیگری - نیز بظهور رسیده و یا قسماً خودشان را بازسازی می‌نمایند؛ سازمان هواداران جنبش انقلابی مردم افغانستان (هجاما)، شاخه انشعابی از گوافس، یکی از آنها مییاشد که در يك ارتباط تنگاتنگ ارگانیک با (ساما) قرار میگیرد.

اینست به اختصار، زمینه و خاستگاه سیاسی (هجاما) از نظر تاریخی، بمثابة يك سازمان هوادار انقلاب و جنبش انقلابی و در واقع برهان وجودی آن.

اینکه هجاما و مهمتر از آن، خود ساما، بعنوان يك نیروی انقلابی جنبش درون کشور، اما چه مسیری آکنده از فرود و فراز را در طول همین مدت 25 سال از حیات پرتلاطم سیاسی جامعه، پیموده‌اند؟ اینکه آنها در تمام همین مدت **25 سال** گذشته، چنانچه در اعلامیه‌شان ادعا می‌نمایند، آیا واقعا به ایده انقلاب اجتماعی در جامعه و اهداف منشود آن، وفادار مانده‌اند یا خیر؟ و بلاخره اینکه میشود آنها را بویژه در موقعیت کنونی، کماکان بمثابة نیروهای رزمنده انقلابی منسوب به جنبش انقلابی و هوادار آن دانست یا خیر؟ ... همه و همه پرسش‌هایی مییاشند که می‌بایست بدان پاسخ داد؛ مبحث آتی به بررسی همین مهم اختصاص می‌یابد.

انقلاب و جنبش انقلابی

جهت پاسخگویی به پرسش های طرح شده در بالا، لازم می افتد تا ابتدا به نحوی مشخص تر، بر خود مفاهیم و مقوله هایی مثل انقلاب، جنبش انقلابی، هواداری از انقلاب و ملاک های تعیین کننده آن، مختصراً درنگ نماییم، زیرا با تبیین نظری از همین مقولات است که میسر میگردد، دیدگاه ها و مواضع نیروهای سیاسی انقلابی یا مدعی انقلاب را هم، خوبتر درک کرد؛ از سویی دیگر با همین تشخیص و با استناد به پراتیک مشخص افراد و نیروها میباید، که می شود خصلت حقیقی شان را شناسایی، و وفاداری یا عدم وفاداری شان به مفاهیم، ارزش ها و ایده های انقلابی را محک زده، رابطه میان حرف و عمل شان را ارزیابی نموده و سرانجام بر حقانیت یا عدم حقانیت ادعا های شان قضاوت نمود؛ چه همانطوریکه تجربه نشان داده است، همواره افراد، نیروها و نظام های ضد انقلابی، فریبکار و فرصت طلبی وجود داشته و دارند که بدلیل عدم آگاهی لازم توده ها، کوشیده اند و میکوشند جهت نیل به مقاصد شوم خویش، مزورانه از مفاهیم و مقولات معینی، از جمله از همین مقوله انقلاب، سوء استفاده نمایند. به چند مثال عملی در رابطه توجه نماییم:

خلقی ها و پرچمی های جنایت پیشه و میهن فروش، کودتای ننگین هفت ثور خود شان را که سرآغاز تمامی مصایب و بدبختی های بعدی جامعه گردید، در اذهان عمومی مردم بنام **انقلاب شکوهمند و برگشت ناپذیر هفت ثور** تبلیغ می نمودند؛ نتیجه آن شد که برخی ها تا همین اکنون، بدلیل همین تبلیغات دروغین و عوامفریب و کارنامه های رسوا و ضد انقلابی همین وطنفروشان، از واژه انقلاب و مبارزه انقلابی واهمه داشته باشند، چون مقوله انقلاب در ذهن آنها، بدلیل عدم آگاهی لازم، سیاست ها، کارنامه ها و جنایات فراموش ناشدنی خلقی ها و پرچمی های ضد انقلابی را تداعی مینماید! با سقوط نجیب خاد، احزاب و تنظیم های اسلامی مجاهدین و آنهم بر اساس زد و بند های میان پرچمی ها و خلقی ها با رهبران مجاهدین و سازمان ملل، جمهوری اسلامی افغانستان را اعلام نمودند؛ مجاهدین این رویداد ننگین را بعنوان **انقلاب اسلامی هشت ثور** تبلیغ نموده و همه ساله آنرا، جشن میگیرند. بسیاری این تبلیغات را پذیرفته و بسیاری دیگر هم، بدلیل ماهیت حقیقی احزاب اسلامی و عملکرد های نفرت برانگیز شان، از انقلاب خوش شان نمی آید! شاه ایران، برنامه اصلاح ارضی دیکته شده توسط ارباب امپریالیستی خود را، **انقلاب سفید** می نامید؛ اما واقعیت اینست که وی بمتابه سگ زنجیری امپریالیسم امریکا، هارترین عنصر ضد انقلاب در منطقه بود.

آخوند های جمهوری اسلامی، قیام شکوهمند مردم ایران را، **انقلاب اسلامی** قلمداد نموده و تا همین اکنون در این بوق می دمند! بعلت همین تبلیغات دروغین و کارنامه های سیاه جمهوری اسلامی است که بسیاری از ایرانی هایی که مخالف جمهوری اسلامی و شرایط موجود در ایران هستند، با این وجود از واژه انقلاب و شنیدن این مقوله، مثل مارگزیده ایکه از ریسمان دراز بترسد، می رمند! واقعیت اینست که نه آخوند های جنایتکار انقلاب نموده اند، و نه در اسلام چیزی بنام انقلاب و جمهوری وجود دارد. به همینسان در بسیاری جا های دیگر و از جمله در همین اروپای دموکراتیک و پیشرفته، مشاهده نموده و می نماییم، که از مفهوم انقلاب و جنبش انقلابی، تعبیری وارونه ارائه می نمایند، که در عقب این سیاست تبلیغی مزورانه، اهداف و منافع معینی نهفته میباید که دامن زدن به اغتشاش فکری و در نتیجه، منحرف نمودن اذهان توده های مردم از اصل مسأله انقلاب و مبارزه انقلابی، یکی از آنهاست.

آری، آنها وقایع و رویداد های بسیاری از کشور های اروپای شرقی بطور مثال گرجستان و اخیرا اکراین را، در اذهان عمومی بنام **انقلاب مسالمت آمیز، انقلاب مخملی و انقلاب جامه نارنجی ها** تبلیغ نمودند!

اینها همه نمونه هایی هستند که بگونه ای، دست درازی مزورانه جرگه ضد انقلاب به مفهوم "انقلاب و جنبش انقلابی" را نمایان میسازد که اهداف و مقاصد نهفته در ورای چنین سؤ استفاده ها هم، برای نیرو های واقعا انقلابی، کاملا روشن و شناخته شده میباشند. حال هرگاه افراد و جریاناتی که گذشته انقلابی شان غیر قابل انکار بوده چنانچه کماکان از تعلق خویش به جنبش انقلابی هم، دم می زنند، بخواهند از این مقوله ها سؤ استفاده نموده، و یا نتوانند از آنها تعبیری روشن و علمی بدست داده، تعبیری که در پراتیک مشخص انقلابی هم به اثبات برسد، نتیجه غیر از اشاعه آشفته فکری و دامن زدن به سردرگمی و افق گم کردگی در میان مردم، چه خواهد بود؟ علاوه بر این باید پرسید، بدون عمل و پراتیک رزمنده انقلابی، اما فقط به اسم انقلابی و هوادار جنبش انقلابی دلخوش کردن و تفاخر نمودن، چه گره ایرا گشوده و چه دردی را می تواند درمان نماید؟

برخلاف، چنانچه عمل این قماش آدم ها و نیرو های مدعی انقلاب و مبارزه انقلابی، اما در تخالف آشکار با اهداف و آرمان های انقلاب و مبارزه انقلابی باشد، پس قضاوت ما بر آنها و عمل شان، چه خواهد بود و معیار های آن کدام اند؟ و بلاخره جایگاه حقیقی این چنین اشخاص و نیرو ها را در کجا باید تشخیص داد؟ ...

اعلامیه نویسان هجامایی - سامایی از همین قماش آدم ها میباشند؛ آنها به ناحق اسم انقلابی و هوادار جنبش انقلابی را برخویش نهاده و برای اثبات آنهم، بناحق تاریخچه **25 ساله** مبارزه انقلابی ضد امپریالیستی و ضد ارتجاعی خویش را، چنانچه در اعلامیه منتشره شان مطالعه می نمایید، به رخ دیگران می کشند!

اینکه آنها در این ادعای خویش اما، تا چه حدی حق بجانب بوده و پایه عینی اثباتی چنین ادعایی کدام میباشند، مسئله ایست که من در این یادداشت، برآن تدقیق نموده و نتیجه منطقی چنین تدقیقی را، در معرض داور و قضاوت خواننده قرار خواهم داد؛ برای اینکار لازم است بدانیم که فهم، برداشت و تعریف آنها از انقلاب چه میباشند؟

برای شناسایی دیدگاه آنها از انقلاب، من ناگزیر هستم که فقط به همین اعلامیه شان استناد نمایم، چون از سالهای سال، دقیقتر بگوییم، از شهادت رهبر بدینسو که « ندای آزادی » ارگان نشراتی ساما از انتشار بازمانده است! هیچ سند و مدرک رسمی اثباتی دیگری بنام ساما و هجاما وجود ندارد. پس در همچو حالتی ناگزیریم، به یگانه سند در دست داشته از ایشان، یعنی به همین اعلامیه نامبرده شان استناد نماییم. قابل تذکر است که اعلامیه نویسان، بدلالی چند و از جمله، به هدف بی ارزش جلوه دادن نوشته رهیاب بعنوان «هذیان های فرهنگیان» و تحلیل آن از وقایع و رویداد های جامعه، لازم دیده اند که با يك نخوت، کبریا و قناعت نفس زاید الوصفی، انقلاب و مبارزه انقلابی را تعریف نمایند!

تعریفی که از کسی و یا منبعی اقتباس شده است. توجه نمایید:

"**انقلاب عملیه ایست آگاهانه، هدفمند و متشکل** که در پراتیک اجتماعی از طریق رهنمایی و راهگشایی تجسم مییابد، تحلیل و تجزیه حوادث و وقایع روزمره و بازی با کلمات در جملات بلند بالا و دهن پرکن فقط بدرد قناعت و اطفای احساسات لطیف و داغ روشنفکر برج عاج نشین خواهد خورد.

لجن پراگني هاي نابجا، نه تنها دردي از آلام بي پايان جنبش را مداوا نخواهد كرد، بلكه... (تأكيد بر كلمات از من است)

البته من به اين عبارات اقتباس شده از اعلاميه، بار ديگر در جاي مناسب در اين مقال، برخوردارم گشت؛ بررسي كنوني اين عبارات در اينجا، تنها و تنها در ارتباط با تبين ديدگاه اعلاميه نويسان بي سواد، از مقوله انقلاب و مبارزه انقلابي ميباشد و بس.

به پندار اعلاميه نويسان، مقاله "هذيان هاي فرهنگيان" عبارت است از **تحليل و تجزيه حوادث و وقايع روزمره و بازي با كلمات در جملات بلند بالا و دهن پرکن که فقط بدرد قناعت و اطفاي احساسات لطيف و داغ روشنفر برج عاج نشين خواهد خورد و نه بيش!** بنا بر اين يك چنين نوشته ايکه محدود و منحصر به تحليل حوادث و وقايع روز و آنهم با جملات بلند بالا و دهن پرکن گردد، به درد جنبش نخورده و نمي تواند با انقلاب و مبارزه انقلابي هم، هيچ پيوندي داشته باشد، **زيرا انقلاب عمليه ايست آگاهانه، هدفمند و متشکل** که در پرايک اجتماعي از طريق رهنمايي و راهگشايي تجسم ميبابد؟! اينکه اعلاميه نويسان، تحليل هاي "هذيان هاي فرهنگيان" را بازي با كلمات، در جملات بلند بالا و دهن پرکن و لجن پراگني دانسته اند، من در بهترين حالت فقط مي توانم بحال شان تأسف نمايم که آنها با چنين طرز نگرش و قضاوتي، نه تنها وقت خوانندگان را ضايع ميسازند، بلكه ذوق، سليقه، دلگرمي و آمادگي بسياري ها براي آموزش ايده ها و اندیشه هاي انقلابي را هم مکدر ساخته و بدينوسيله، آگاهانه به آشفته فكري و گمراهي در ميان شان دامن مي زند، چه بسا آناني را که هنوز در اين عرصه آگاهي و تجربه کافي نداشته باشند!

اين چنين طرز نگرش و شيوه قضاوت چه بسا توسط آنانيکه ميل دارند انقلابي باشند و به جنبش انقلابي تعلق داشته باشند، واقعا که خيلي تأسف آور و رقتبار است، زيرا آنها با چنين طرز ديد و شيوه قضاوت، به فرهنگ انقلابي، و به جدل اصولي مبتني بر روش علمي، منطقي، مستدل و مستند بدور از تعصب، کينه و جهالت قرون وسطايي لطمه وارد مي نمايند!

يکي از علل انتشار "قطب نما" هم، دقيقا اين بوده است که با تحليل از همان وقايع و حوادث روز، جلو آناني را بگيرد که به هر وسيله اي ميکوشند، آگاهانه جلو رشد فكري بويژه نسل جوان را گرفته و بذرايع گوناگوني در ميان شان، آشفته فكري و گمراهي را اشاعه بخشند!

با چنين طرزديد و نحوه قضاوت بود که خلقي ها و پرچمي هاي وطنفروش هم در زمان حاکميت شان، گفته هاي مخالفين خويش را بي اهميت جلوه داده و آنها را اشرار و ضد انقلاب مي ناميدند! اين چنين طرز نگرش و شيوه قضاوت، کلا نگرش و قضاوت ارتجاع ميباشد.

چنانچه گفته شد، اعلاميه نويسان تسليم طلب، براي اينکه تحليل هاي "قطب نما" در مجموع، و نوشته "هذيان هاي فرهنگيان" را که گویا به **تحليل وقايع و حوادث روز** اکتفا مي ورزد، بي ارزش، مبتذل، پيش پا افتاده و لجن پراگني خوانده باشند، مجبور شده اند که جهت اثبات اين قضاوت خويش، به عمل و مبارزه انقلابي تمسک جسته، و تعريف بسيار علمي و جانداري از انقلاب ارائه نمايند! يعني به پندار اعلاميه نويسان، "هذيان هاي فرهنگيان" بدلايلي که ديديم، با انقلاب و مبارزه انقلابي هيچ ارتباطي ندارد، زيرا "انقلاب عمليه ايست آگاهانه، هدفمند و متشکل که در پرايک اجتماعي از طريق راهنمايي و راهگشايي تجسم ميبابد"؟!؟!!

معلوم نيست اين "تعريف" دم بريده اعلاميه نويسان از انقلاب، چه چيزي را افاده مي نمايد؟! اين تعريف بيشتري به هذيان هاي بيماران شديدا تب آلود و در حال احتضار شباهت دارد، که بعلت تب

کشنده و قرار گرفتن در انتهای مسیر، حتی قادر به بیان روشن آخرین کلمات خود نبوده و فقط اصوات ناهنجار و نامفهومی از دهان خویش بیرون میکنند.

اگر انقلاب عملیه ایست آگاهانه، هدفمند و متشکل، بازهم سوال اینست که این عملیه، چگونه عملیه ای میباشد؟ فزیک، شیمیایی، بیولوژیک، مکانیکی، روانی، اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و...! واقعا که قصد تمسخر ندارم.

هرچند این عملیه باید در جامعه ای مثل افغانستان صورت پذیرد، با این وجود، خصلت و مضمون آن در این تعریف، تصریح نمیگردد، یعنی معلوم نیست که این انقلاب، انقلابی میباشد ملی، دموکراتیک، دموکراتیک نوین، سوسیالیستی، یعنی انواع انقلاباتی که هر کدام با خصلت و مضمون خاص خود، در تاریخ بظهور رسیده است. چرا این نوع انقلاب و نه نوع دیگری، و دلیل آن چیست؟ از این تعریف فهمیده نمیشود که عملیه مورد نظر اعلامیه نویسان، چه وظایفی را به انجام برساند و آماج عمده و اساسی این انقلاب کی ها میباشد؟ از این تعریف نمیتوان استنباط نمود که نیرو های محرکه این انقلاب چه اقشار و طبقات اجتماعی هستند که تاریخ، پیشبرد انقلاب و انجام وظایف آنرا به عهده شان گذارده است؟ ...

بر اساس تعریف اعلامیه نویسان، کودتاچیان حرفه ای خلقی و پرچمی هم، باید انقلاب نموده باشند، چون انقلاب عملیه ایست آگاهانه، هدفمند و متشکل! چه کسی میتواند در آگاهانه بودن، هدفمند بودن و متشکل بودن کودتای هفت ثور خلقی ها و پرچمی ها شک کند؟

ادعای رهبران مجاهدین مبنی بر انقلاب اسلامی هشت ثور، باید مبتنی بر تعریف علمی اعلامیه نویسان از انقلاب و اصول مبارزه انقلابی باشد! طالبان هم، بموجب همین تعریف، باید انقلاب نموده باشند! تجاوز امریکا و متحدین امپریالیستش به افغانستان و عراق هم، باید انقلاب بوده باشد! ... چه کسی می تواند انکار نماید که حرکت و فعالیت همه این نیرو های تاریخ زده و ضد انقلابی، عملیه ای آگاهانه، هدفمند و متشکل بوده است؟

پس بنا به تعریف، معیار و موازین فکری اعلامیه نویسان هجامایی - سامایی، ارتجاع هم می تواند مدعی انقلاب و مبارزه انقلابی گردد!

با این تعریف، اصلا خود مقوله ارتجاع، بعنوان یک مفهوم و یک نیروی اجتماعی، نمی تواند دیگر عینیت داشته باشد، چون ارتجاعي که انقلاب نماید، دیگر ارتجاع نیست؛ این تعریف و استنباط "مدعیان انقلاب و هوادار جنبش انقلابی" را تا آنجا میشود بسط داد، که نه تنها مرز میان صف انقلاب و ضد انقلاب مخدوش میگردد، بلکه خود مفهوم انقلاب و ضرورت تئوری و عمل انقلاب و مبارزه انقلابی هم، بکلی منتفی میگردد، زیرا نه تنها مرتجع ترین و ضد انقلابی ترین افراد، گروه ها و جماعات انسانی می توانند عمل و فعالیت آگاهانه، هدفمند و متشکل داشته باشند، بلکه هر جماعت انسانی، در هر عرصه و زمینه ای از حیات اجتماعی، درگیر انقلاب و فعالیت انقلابی باید باشد، بعنوان مثال آن جمعی از مدرسین یک کودکستان، که فعالیت آگاهانه، هدفمند و متشکل شان را نمیشود انکار نموده و یا نادیده گرفت، برحسب تعریف اعلامیه نویسان، بایست به انقلاب و مبارزه انقلابی اشتغال داشته باشند!

معلوم است که تعریف این عالی جنابان از انقلاب، فقط و فقط یک مشت کلمات ردیف شده در کنار هم میباشد که نباید هیچ چیزی را بیان نمایند؛ نباید هیچ درد سری خلق نماید؛ نه بر له کسی باشد، و نه علیه کسی، یعنی شمشیری که به هوا باید زده شود!

حتي همان به اصطلاح انقلاباتي كه در بالا بدان اشاره شد، يعني "انقلابات" سفيد، اسلامي، مسالمت آميز، مخملي، جامه نارنجي ها ... همه نسبت به انقلاب مورد نظر اعلاميه نويسان هجاما - ساما، بسيار پيشرفته تر به نظر ميآيند، زيرا در آن "انقلابات" حداقل بسا مسايل مطرح شده از قبيل اهداف انقلاب و نيروهاي محرکه آن وغيره مشخص ميباشند، در حاليكه انقلاب دلخواه اعلاميه نويسان، چنانچه مي بينيم، چيزي بيش از ياوه سرايي، يك مجلس مهماني، و منبري براي وعظ، لافزني و اشاعه گمراهي و آشفته فكري نميتواند باشد!

افزون بر همه اين ملاحظات، انقلاب اعلاميه نويسان، يك ويژگي منحصر بفرد ديگري هم دارد و آن اينكه، اين "انقلاب" عمليه اي هرچند "آگاهانه، هدفمند و متشكل" معرفي ميگردد كه با وقايع و حوادث روزمره، اما هيچ سروكاري ندارد؛ در اين مفهوم، اين انقلاب، عمليه ايست يكباره و ناگهاني كه با هيچ مسئله اي از مسايل و رويداد هاي روزمره زندگي هيچ ارتباطي ندارد! مگر نه اينست كه مقاله "هذيان هاي فرهنگيان" رهياب، دليل غرق شدن در تحليل و تجزيه حوادث و وقايع روزمره و آنهم با جملات بلند بالا و دهن پرکن، در امر انقلاب و مبارزه انقلابي، نه تنها تغافل، بلکه لجن پراگني هم مي نمايد!

باري، براي اعلاميه نويسان هجاما - ساما، از آنجايكه تحليل و تجزيه حوادث و وقايع روزمره با مقوله انقلاب و مبارزه انقلابي، هيچ ارتباطي نميتواند داشته باشد، بنا بر اين انقلاب مورد نظر ايشان، بايد عمليه اي باشد منقطع از مسايل زندگي در جامعه؛ عمليه اي استثنائي كه ناگهان و براي يكبار، و نه يك پروسه طولاني پر از پيچ و خم، فرود و فراز، شكست و پيروزي، عمليه اي كه با يك وحی و الهام ماوراي طبيعي و بمدد اراده يك نيروي خارق العاده و ناپيدا، و يا هم به كمك هواپيما هاي ب - 52 امريكايي، بايد بوقوع پيوسته و به پيروزي برسد!

زيرا آنانيكه براي پيشبرد امر انقلاب و انقلاب كردن در يك جامعه معيني، پيش شرط هاي عيني و ذهني آنرا ناپيده انگاشته، جريان مبارزه انقلابي طبقاتي براي بردن آگاهي بميان توده هاي زحمتكش مردم و ارتقاي شعور سياسي انقلابي شان را بيهوده پنداشته، مبارزه ايكه تحليل و تجزيه مسايل و وقايع زندگي روزمره در هر عرصه اي را از وظايف اساسي انقلابي و انقلاب بمفهوم يك پروسه ندانسته و آنرا برعكس، دل مشغولي و كار روشنفكر برج عاج نشين با احساسات لطيف ميدانند ... انقلاب شان هم، نمي تواند بغير از عمليه اي باشد ناگهاني، منقطع از مسايل زندگي روزمره، كه با يك ضربه ملهم از اراده نيروي ناشناخته ماوراي طبيعي بوقوع پيوسته و به پيروزي ميرسد، بسان همان ضربه بزرگ اوليه در منظومه شمسي كه سياره هاي خورد ريزه اي مثل زمين، حاصل آن ميباشد!

اين **انقلاب زيرلحافي** اينان، عمليه ايست كه يكباره، ناگهاني، بدون تدارك شرايط عيني و ذهني، و آنهم نه توسط توده هاي انقلابي مردم، بلکه بمدد خواست و اراده يك نيروي غيبي بايد بوقوع بپيوند! بيهوده است كه بيش از اين، وقت خود را با اين قبيل مزخرفات و پوچ گويي هاي اعلاميه نويسان تلف نماييم، چون آنها نه به انقلاب باور دارند و نه بمبارزه انقلابي؛ هدف آنها از اينكار، چنانچه تذكر يافت، دامن زدن به اغتشاش فكري و اشاعه بي باوري و گمراهي در صفوف خودشان و در ميان مردم ميباشد و بس. اين نکته را در ادامه بيشتر توضيح خواهيم كرد.

بلاخره بايد روشن ساخت كه انقلاب چيست؛ جنبش انقلابي به کدام جنبشي ميگويند؛ هواداري از انقلاب و جنبش انقلابي مردم در موقعيت كنوني جامعه، به چه معني بوده و معيار هاي تبين كننده آن، کدام ها اند؟

انقلاب در فشرده ترین مفهوم خود، پروسه و عملی است سیاسی اجتماعی برای ایجاد یک دگرگونی بنیادین در مناسبات سیاسی اجتماعی حاکم، که در فرایند خود، جامعه را در روند تکامل تاریخی اش، بجلو سوق دهد.

پروسه و عملی است **سیاسی**، بخاطری که هدف اساسی آن، سرنگونی رژیم سیاسی حاکم، و براین مبنا، استقرار یک حاکمیت سیاسی مردمی بجایش میباشد، که انقلاب را جهت تحقق اهداف و وظایف تاریخی آن، در یک پروسه طولانی پر از فراز و نشیب هدایت و رهبری می نماید. از همین جاست که میگویند، اولی ترین هدف اساسی هر انقلاب، همانا کسب قدرت سیاسی میباشد. پروسه و عملی است **اجتماعی**، بدین معنا که، هدف اساسی آن، واژگونی مناسبات تولیدی اجتماعی کهنه، و برقراری مناسبات تولیدی نوین بجایش میباشد. در نتیجه همین تغییرات و دگرگونی های رادیکال سیاسی اجتماعی است که سیمای جامعه هم، که با شیوه تولیدی مسلط بر آن تبیین میگردد، کیفیتا دگرگون گردیده و جامعه بنابراین، به مرحله پیشرفته و نوینی از تکامل تاریخی خود ارتقا می یابد.

بنیادی از همین شیوه تولیدی مسلط جامعه که تضاد های آنرا آینه وار بازتاب میدارد؛ با چشمداشت جایگاه معین لایه ها، افشار و طبقات مختلف در پروسه تولید اجتماعی است، که نه تنها سیما و خصلت جامعه، بلکه مضمون انقلاب، آماج عمده و اساسی انقلاب و نیروهای محرکه انقلاب نیز مشخص میگردد. برپایه یک تحلیل و شناخت علمی از همین مناسبات عینی جامعه است که استراتژی هدایت کننده انقلاب تدوین، و تاکتیک های متناسب بدان که در هر مرحله ای از انقلاب، در خدمت اهداف استراتژیک آن باید عمل نمایند، اتخاذ میگردد.

در روشنایی همین تبیین کلی از انقلاب میباشد که میشود جایگاه نیروهای مختلف اجتماعی و موضع گیری های سیاسی شان را در قبال نظام و مناسبات حاکم تعیین، و براین مبنا، بر خصلت واقعی شان – انقلابی یا ضد انقلابی – قضاوت نمود.

با همین استنباط کلی از مقوله انقلاب اجتماعی و درک قانونمندی های آنست – برای وارد شدن بدان، مجالی در اینجا وجود ندارد – که میتوان هویت حقیقی یک جنبش سیاسی – **انقلابی یا ضد انقلابی** – را تشخیص و به ضابطه های تعیین کننده آن دست یافت؛ و این چیزست که "جبهه متحد..." قبلا هم آنرا برای (هواداران) گوشزد و بر آن تأکید نموده است. در همان "قطب نما" شماره اول، در نوشته ای بعنوان نقدی بر دیدگاه ضد امپریالیستی هواداران جنبش انقلابی مردم افغانستان (هجاما) می خوانیم:

"... خصلت هر نیروی مبارز انقلابی هم، چنانچه تذکار یافت، در تئوری و در عمل برحسب موضع عملی اش در قبال روابط و مناسبات اجتماعی حاکم بر جامعه تبیین میگردد؛ روابط و مناسباتی که آن نیروی انقلابی در راستای تغییر بنیادین آن مبارزه می نماید، زیرا انقلاب در یگانه مفهوم خود، اساسا چیزی غیر از یک تغییر و دگرگونی رادیکال سیاسی و اجتماعی نمیشد. در این مفهوم، هر نیرو، گروه، قشر و طبقه یا طبقات اجتماعی که در شرایط کنونی علیه ظلم و ستم امپریالیستی و حاکمیت ارتجاع بومی، به هر شکلی که میسر باشد، مبارزه نموده و شعار های آزادی ملی، استقلال، دموکراسی مردمی و عدالت اجتماعی یا عبارت دیگر دموکراتیزه نمودن حیات اجتماعی را بعنوان اهداف استراتژیک خود قبول نموده باشد، انقلابی بوده و بر این مبنا، جایگاه اش را در کنگوری جنبش انقلابی مشخص میسازد؛ پس انقلاب، صفت انقلابی، تعلق به جنبش انقلابی و هواداری از آن، نه امری

ارادي و نه نمايشي، نه يك مسأله عاطفي و اخلاقي، بلكه پديده ايست سياسي اجتماعي مبتني بر قانونمندی تكامل اجتماعي كه ملاك ها و ضابطه هاي علمي مشخصه خودش را دار است. در مبارزه انقلابي، يكي از اساسي ترين ضابطه هاييكه موقعيت يك نيروي سياسي اجتماعي و خصلت انقلابي اش را تبين مي نمايد، همان معيار تمايز ميان **دوست و دشمن** در تئوري و پراتيك، بعنوان اصل اساسي مبارزه طبقاتي ميباشد كه خود سوال عمده هر انقلاب اجتماعي را تشكيل ميدهد.

اين عبارات، پيش درآمد نقدي ميباشند از "قطب نما" بر ديدگاه به اصطلاح ضد امپرياليستي (هجاما) كه بنا به همان عادت هميشگي اعلاميه نويسي، در اعلاميه شان در قبال تجاوز به عراق و اشغال آنكشور توسط امپرياليست هاي امريكايي و متحدين شان، انتشار يافته است. البته برخورد (هجاما) در قبال آن نقد، غير از سكوت و خاموشي نبود، زيرا نخواستند و يا نمي خواهند - چنانچه در واكنش در قبال "هذيان هاي فرهنگيان" تصريح مديارند - خودشان را گويا بمسائل روز مشغول سازند، براي اينكه "تحليل حوادث و وقايع روزمره" را خارج از حيطه فكر و عمل انقلاب، و در نتيجه "بازي با كلمات دهن پرکن و بلند بالا و لجن پراگني" ميدانند!!!.

با چنين طرز نگرشي، بازهم مدعي انقلاب و **مبارزه بيگير انقلابي 25 ساله** بودن، واقعا كه يك شوخي بي مزه و يك پررويي بيمانند ميباشد! اينگونه انقلاب و مبارزه انقلابي ادعا شده توسط اعلاميه نويسان هجاما - ساما، حتي از همان انواع انقلابات مخملي روزگار ما مثلاً در گرجستان و اوكرين، كه بورژوازي امپرياليستي، مجدانه بمدح و ستايش و اشاعه شان مي پردازد، مضحك تر به نظر ميآيد، زيرا علاوه بر فاكتر هاي موثر خارجي، با همين تحليل و اشتغال به حوادث و مسائل روز و استفاده از آن، بمتابه يكي از اهرم هاي فشار بود كه نيروهاي سياسي در گرجستان و جامه نارنجي ها در اوكرين، بر اوضاع چيره گرديده و حاكميت هاي سياسي را **تعويض** نمودند. در حاليكه اعلاميه نويسان ما، قرار است انقلاب شان را بدون درگيري **با حوادث و وقايع و تحليل مسائل روز**، يعني بدون مبارزه عملي متحقق سازند! آنجا كه عمل هم مي نمايند، اين عمل شان بمتابه يك واقعيت اثباتي، در همسويي و همكاري با دشمنان انقلاب ميباشد و بس!

اينست كه ملاحظه مي نماييم، ميان ادعا و واقعيت اعلاميه نويسان هجامايي - سامايي، يك دره عبور ناپذيري حایل ميباشد. و همين واقعيت است كه اينك مي كوشيم برآن، اندكي مكث نماييم.

مدعيان پررو

اعلاميه نويسان هجامايي - سامايي در واكنش به مقاله "هذيان هاي فرهنگيان" ادعا نموده اند كه "رهياب" در "قسمتي از نوشته اش" به يك خط فكري درخشان يعني به خط انقلابي سازمان آزاديبخش مردم افغانستان (ساما) تهمت بسته، و بدنيوسيله آن خط را در کنار خلق و پرچم كه ماهيتش را ديگر همه مي شناسند، قرار داده است؟؟!!

در اعلاميه مي خوانيم:

"نويسنده مقاله كه خود را "رهياب" قلمداد نموده است، در **قسمتي** از نوشته اش، ره به تركستان برده به بيراهه توهمات پيوسته و ظالمانه يك خط فكري مشخص با پيشينه تاريخي و يكي از علمبرداران واقعي و استوار مقاومت عليه استعمار و ارتجاع در طی دونيم دهه گذشته را

به افترا می بندد. وی جایگاه سالم ترین خط سیاسی و تاریخی جامعه را در کنار خلق و پرچم قرار میدهد"

برای اثبات همین ادعا است که اعلامیه نویسان، همان **قسمت** از مقاله "رهباب" را اقتباس نموده و درج اعلامیه خویش می نمایند:

(همچنان **عده ای از روشنفکرانی** که زمانی خودشان را "آزادپیش" می نامیدند "چه بسا که در همان زمان کسانی چون رهباب هم به آزادپیش بودن فخر می فروختند - تبصره اعلامیه نویسان" واینک اما سر و کله شان از سفارت امریکا در کابل در ملاقات های آنچنانی با زلمی خلیل زاد سفیر و نماینده خاص جورج. دبلیو. بوش نمایان میگردد)

اعلامیه نویسان سپس بر همین نقل قول **گویا اثباتی (!)** چنین تبصره می نمایند:

"چقدر سیکسرانه و غیر مسئولانه است که **حرکت سیاسی و تاریخی** را که با ایثار خون صد ها فرزند انقلابی، **منشی مستقل ملی و انقلابی** را در سرزمین ما ترسیم کرده و در **تمام دوران حیات سیاسی اش به آن سخت وفادار مانده و از منافع زحمتکش ترین طبقات و اقشار جامعه با تمام توان دفاع کرده است** مورد **تهمت** قرار داد..." (تکیه روی کلمات در همه جا از من است)

تأکید من بر عبارات بالا بخاطری است که من در پایین و به همینسان در مبحث آتی از این مقاله، خواهم کوشید تا دقیقاً عکس گفته های اعلامیه نویسان را ثابت نمایم؛ بنابراین میخواهم بدینوسیله، توجه خواننده علاقمند را بیشتر و از همین اکنون، به اصل مسئله و به ادعاهای اعلامیه نویسان جلب نمایم.

باری، اینکه رهباب در "**هذیان های فرهنگیان**" خود یک خط فکری مشخصی را به شلاق نقد انقلابی می کشد، واقعیتی میباشد غیر قابل انکار؛ اما این نه یک خط فکری ضد امپریالیسم و ضد ارتجاع، آنچه اعلامیه نویسان مدعی شده اند!، بلکه یک **خط ضد انقلابی خادام امپریالیسم و ارتجاع** میباشد. همین خط ضد انقلابی که موضوع و آماج نقد "هذیان های فرهنگیان" است، نه در **قسمتی** از نوشته "رهباب" و آنهم در **سه چهار سطر در مقدمه**، بلکه در سر تا سر مقاله مورد بحث قرار دارد. علاوه بر خصلت اساسی همین خط فکری ضد انقلابی، بطور جداگانه و در یک مبحث خاصی هم بعنوان "آخذه های فرهنگی و پیام امپریالیستی" دقیقاً تبیین گردیده است که دیگر هیچنوع شک، گمانه زنی و ابهامی را بجا نمی گذارد. برعکس در هیچ جایی از این نوشته که ده ها صفحه و چهار شماره "قطب نما" را بخود اختصاص داده است، نامی هم از (ساما) و یا کدام سازمان دیگری بقلم نیامده است! همه همین واقعیت های اثباتی، که سر تا سر مقاله "هذیان های فرهنگیان" بدان گواهی میدهند، به تنهایی عکس ادعای پوچ اعلامیه نویسان را مبرهن میسازند.

اما اعلامیه نویسان با چنین ادعای بی پایه و بی شرمانه، یعنی با پیش کشیدن نام "یک خط فکری درخشان تاریخی" که مراد شان (ساما) میباشد، نه تنها می خواهند خودشان را تلویحاً و به غلط، منسوب به یک خط فکری درخشان تاریخی - خط انقلابی ضد ارتجاعی و ضد امپریالیستی - و ادامه دهندگان آن خط قلمداد نمایند، بلکه همچنان و بدینوسیله مذبحخانه تلاش می نمایند تا خیانت ها و رسوایی هایی خودشان را که بوی متعفن و زنده آن، دیگر مشام هر انسان آزاده و انقلابی را می آزد، از انظار پنهان سازند؛ زهی خیال باطل!

البته پیش از اینکه به عمق ادعاها، اظهارات، قضاوتها و لافزنیهای اعلامیه نویسان رفته و همه را مورد غور و مداقه قرار بدهم، لازم میدانم تا ابتدا بر آنچه ایشان بدان، بعنوان یک **واقعیت اثباتی** استناد، و تلاش نموده اند تا خواننده را نیز، بدان متقاعد سازند، اندکی مکث نمایم. آنها میگویند که رهیاب **در قسمتی از نوشته اش** به یک خط فکری مشخص با پیشینه درخشان تاریخی یعنی به (ساما) تهمت بسته و آنرا در کنار خلق و پرچم قرار داده است؟! آنها قید می نمایند که **در قسمتی از نوشته**، نه در تمام مقاله؛ این نشان میدهد که اعلامیه نویسان گویا، جز به همان قسمت مورد نظر و آنهم در مقدمه و نه در متن که سه یا چهار سطری بیش نمی باشد، **ظاهراً** به مجموعه مندرجات، تحلیلها و استنتاجات رهیاب در "هذیانهای فرهنگیان" کاری ندارند!

در اینجا پرسش اینست که چگونه امکان دارد که یک مقاله بسیار مفصل و طولانی، در تحلیل و ارزیابی از مسایل بسیار داغ و حیاتی جامعه و در تحلیل از خصلت و مواضع نیروهای مشخص سیاسی، چه بسا که پای **"یک خط فکری درخشان تاریخی و یکی از علمبرداران واقعی مقاومت ۲۵ ساله ضد استعماری و ضد ارتجاعی که صد ها شهید انقلابی هم بجا گذاشته است، در میان باشد"** به یک اشاره کوتاه و کنایه آمیز چند سطری در مقدمه اکتفا نماید؟!

پس معلوم است که این فقط یک ادعای پوچ، بی پایه و بی شرمانه اعلامیه نویسان میباشد که نه با واقعیت عینی ارتباط دارد و نه با مبارزه، باور، منطق و متدولوژی بحث نویسنده ای چون "رهیاب" سازگار میباشد؛ نه در همان **قسمت اقتباس شده از مقدمه**، از علمبردار واقعی مقاومت ضد استعماری و ضد ارتجاعی حرفی در میان است، و نه در سر تا سر خود مقاله، و آنهم به یک دلیل بسیار ساده و آن اینکه **یک خط فکری درخشان تاریخی و علمبردار واقعی مقاومت...** اصلاً موضوع بحث و ارزیابی "هذیانهای فرهنگیان" نمی باشد. موضوع بحث مقاله "رهیاب" نامه سرگشاده، یعنی خط فکری تسلیم طلبانه ضد ملی و ضد انقلابی جمعی، بقول خودشان، "فرهنگیان روشنفکر" میباشد که همین اکنون در قید حیات بوده و با استعمارگران و ارتجاع متحد شان، عملاً همسویی و همکاری دارند. ناگفته پیداست که این خط فکری خائنانه، در تضاد آشفتنی ناپذیر با یک خط درخشان تاریخی ضد استعماری و ضد ارتجاعی، و در تخالف آشکار با تئوری و عمل پیشگامان و علمبرداران انقلابی و پر افتخار آن میباشد. همین "جمع فرهنگیان روشنفکر" البته کسانی را هم شامل میگردد که **زمانی** به یک خط فکری درخشان تاریخی، واقعا تعلق داشتند؛ همین **کسان** را "رهیاب" در مقدمه مقاله اش با این عبارت مشخص میسازد:

"عده ای از روشنفکرانی که زمانی خودشان را آزادی بخش می نامیدند و اینک اما..."

در اینجا، چنانچه ملاحظه میگردد، صحبت از **عده ای** از روشنفکران **سابقاً** منسوب به سازمان آزادیبخش مردم افغانستان در میان است و نه از (ساما) و نه از **همه** روشنفکران سامایی. کسی که این مفهوم بسیار روشن و گویا در یک عبارت بسیار صریح و سلیس را نفهمیده و مرز تمایز میان **عده ای** از روشنفکران گمراه و خادم امپریالیسم و میان یک سازمان "انقلابی ضد امپریالیستی و ضد ارتجاعی" و مجموعه اعضای شریف و پاک نهاد آنرا تشخیص داده نتواند، اگر نگوئیم که کور، بیسواد و جاهل است، باید بگوئیم که حتماً در کفش وی باید ریگ گیر کرده باشد که در نتیجه، ناچار به اغواگری شده و بنابراین آگاهانه به خلط مفاهیم و مغشوش نمودن اذهان دیگران مبادرت میورزد!

کفش اعلامیه نویسان بلا تردید ریگ دارد؛ به همین خاطر است که برای پرده افگندن برگنیدگی ها و رسوایی های خویش، آگاهانه به خلط مفاهیم و اغتشاش فکری دامن زده، و بجای عده ای از روشنفکران مرتجع و خائن، پای یک خط فکری ضد امپریالیستی و ضد ارتجاعی را بمیان کشیده تا بدینوسیله به خوانندگان و هواداران همان خط فکری، واویلا کنان گویا حالی سازند که در اینجا افتخارات درخشان تاریخی و علمبرداران با نام و نشان آن مورد تهاجم قرار گرفته اند!

اینجاست که اعلامیه نویسان بهمان رسم همیشگی، خودشان را در سایه همان علمبرداران راستین مقاومت پنهان نموده، و بدینسان با نام و افتخارات، و با آرمان ها و ایده آل های انقلابی شان بازی مینمایند!

درهمین چهار سطر اقتباس شده از مقدمه مقاله "هذیان های فرهنگیان" که اعلامیه نویسان هجامایی - سامایی بدان بمثابه یک واقعیت گویا اثباتی استناد نموده اند، یک نکته معنی دار دیگری هم بچشم می خورد؛ توجه نمایید:

"همچنان عده ای از روشنفکرانی که **زمانی** خودشان را آزادیبخش می نامیدند..." در اینجا، چنانچه می بینیم، بعد از عبارت عده ای از روشنفکران، کلمه **زمانی** بمثابه قید زمان، درج گردیده است؟ این عبارت معنی دار، چه چیزی را میخواهد افاده نماید؟

این **قید زمانی** که به گذشته، و در مفهوم دستوری، به گذشته دور یا ماضی بعید، اشارت دارد، میخواهد تأکید نماید که **عده ای از روشنفکران** مورد نظر، در گذشته یعنی **زمانی** خودشان را آزادیبخش می نامیدند، ولی اکنون دیگر آزادیبخش نیستند. برای تأکید دوباره برهمین مفهوم میباشد که من در عبارات بالایی، بازهم عبارت **سابقا** را بکار میگیرم، یعنی عده ای از روشنفکران **سابقا** منسوب به سازمان آزادیبخش مردم افغانستان (ساما)؛

این نشان میدهد که این عده روشنفکر لا اقل از نظر اینجانب، بخط فکری درخشان تاریخی، دیگر نسبت و تعلق نداشته و نمی توانند داشته باشند. بنابراین مخاطب ما در اینجا، همین **عده ای از روشنفکران** پشت و پا کرده به همه چیز میباشند، و نه یک خط فکری درخشان؛ و آنهم قبل از همه، بدو دلیل زنده و گویا:

اولا آن خط درخشان فکری تاریخی، چنانچه اعلامیه نویسان خود اذعان میدارند، یک خط انقلابی ضد امپریالیستی و ضد ارتجاعی بود، در حالیکه **عده ای از روشنفکران** مورد نظر ما، که اعلامیه نویسان را نیز شامل میگردد، اینک با امپریالیسم و ارتجاع همسویی و همکاری دارند؛ بنابراین اینان دیگر نمیتوانند به هیچ علم، منطق و معیاری، به یک خط انقلابی ضد امپریالیستی و ضد ارتجاعی تعلق داشته باشند، زیرا **آن عده روشنفکر** مورد نظر، یا ضد امپریالیسم و ضد ارتجاع باید باشند و در تئوری و در عمل، آنرا به اثبات رسانند، و یا هم خادم و همکار شان؛ هم غازی، هم شهید، و هم زنده و سالم از میدان معرکه برگشتن، با علم، منطق و سلامت فکری و روانی آدمی سازگار نخواهد بود!

البته پیش از اینکه **دلیل دوم** را توضیح نمایم، بگذارید که در اینجا، از توضیحات تاکنونی، یک نتیجه گیری منطقی نمایم:

ادعای اعلامیه نویسان مبنی بر اینکه "رهبان" در مقاله "هذیان های فرهنگیان" به یک **خط درخشان تاریخی مقاومت ضد استعماری و ضد ارتجاعی و علمبرداران آن** **تهمت بسته و آن را در کنار خلق و پرچم قرار داده است**، یک ادعای پوچ، بی پایه و تراوش ذهن بیمار اعلامیه نویسان تسلیم طلب میباشد که خواسته اند با پنهان شدن در پشت نام همان خط و شهدای انقلابی و پرافتخار آن،

احساسات و عواطف هواداران آنها را تحریک کرده، آگاهانه به آشفته فکری و گمراهی در میان مردم دامن زده، و بدینوسیله اذهان عامه را از درک یک واقعیت عملی و اثباتی که عبارت از همکاری، همسویی و تسلیمی خودشان به لشکر امپریالیسم و ارتجاع باشد، منحرف سازند!

آری، آنها بدینسان، نه تنها با نام و خون شهدای گلگون قیای مقاومت ضد استعماری و ضد ارتجاعی، از جمله شهدای انقلابی و پرافتخار (ساما)، بلکه با احساسات، آرمان ها و تمنیات پویندگان راه آزادی و انقلاب هم بازی مینمایند!

چگونه ممکن است که شهدای پرافتخار راه آزادی و انقلاب را که خون های پاک شان بدست جلادان جنایت پیشه خلقی و پرچمی و اربابان تجاوزگر شان ریخته شده است، در کنار خلق و پرچم قرار داد؟؟!!

چگونه ممکن است به مقاله "هذیان های فرهنگیان" و نویسندگان آن "رهباب"، نویسنده ای که در حرف و عمل، حرمت والای شهدای پرافتخار راه مجد، عزت، کرامت و شرافت انسانی، یعنی حرمت شهدای پرافتخار راه آزادی و انقلاب و از جمله همان شهدای انقلابی سازمان آزادیبخش مردم افغانستان را داشته، و از نام، راه، و آرمان های والای انقلابی شان با تمام وجود، همچون مردمک چشم، حراست و پاسداری مینمایند، یک چنین تهمت سخیف، ردیلانه و ضد انقلابی را بست؟؟!!

بلاخره این کیانند که با همکاری عملی با امپریالیسم و ارتجاع خادم شان - رفتن به سفارت امریکا، اشتغال در پست های وزیر، وزیر مشاور، معاون وزیر و... - به امر آزادی و انقلاب و بنابراین، بخون، راه و به آرمان والای همان شهدای پرافتخار میهن خیانت می نمایند؟ این کی ها هستند که برای دست بوسی و یاد کردن حلف وفاداری به امپریالیست ها، سینه خزیده به سفارت امریکا رفته و "فرمان" پایان جنگ ایدئولوژیک را صادر می نمایند؟ و...

پاسخ همه این سوال ها البته برای انقلابیون کشور کاملاً روشن و آشکار میباشد؛ با این وجود من باردیگر به همین پرسش ها در جای دیگری، یعنی در مبحث آتی این نوشته، برخوادم گشت.

ثانیا به باور نگارنده، از مدتها بدینسوست که دیگر چیزی بنام سازمان آزادیبخش مردم افغانستان بعنوان **یک سازمان انقلابی ضد امپریالیستی و ضد ارتجاعی عینیت مادی** ندارد، که **عده ای از روشنفکران** مورد نظر بتوانند بدان منسوب بوده و یا از آن نمایندگی نمایند.

این اظهار نظر را که به **احساس** برخی ها برخورده و برای شان ناراحت کننده هم خواهد بود، من موظفم که در اینجا تصریح نموده و دلایلش را ارائه نمایم:

باری، ما زمانیکه از **عینیت مادی** یک پدیده صحبت مینماییم، منظور ما تمکین بر موجودیت فعلی همان پدیده، در خارج از ذهن و اراده ما میباشد که بازتاب خودش را در ذهن ما بجا گذارده، و در پراتیک هم میتوان آنرا به اثبات رسانید.

اگر به پراتیک بعنوان معیار سنجش و اثبات حقیقت باور داریم؛ اگر به پدیده های سیاسی اجتماعی، برخورداردی مادی تاریخی مینماییم؛ اگر محصول ذهن، یعنی خیال، رویا، احساس و عاطفه خویش را، بجای عین، یعنی واقعیت اثباتی خارج از ذهن، قرار نمی دهیم، به ناچار باید بپذیریم که (ساما) بعنوان یک سازمان انقلابی با **تاریخچه ۲۵ ساله مبارزه ضد امپریالیستی و ضد ارتجاعی**، آنچه که اعلامیه نویسان ادعا می نمایند، عینیت مادی ندارد، زیرا چنین موجودیت مبارزه انقلابی **۲۵ ساله** را هرگز نمیتوان در پراتیک به اثبات رسانید، مگر در ذهن اعلامیه نویسان! منظور ما از پراتیک، همان حوزه های سه گانه آزمون علمی، تولید اجتماعی و مبارزه طبقاتی میباشد.

برخورد تاریخی به یک پدیده هم، ایجاب می نماید تا هستی و براین مینا، خصلت تبیین کننده آنرا در تمامی دوران موجودیتش، یعنی ظهور، تکامل و زوال آنرا، مورد مطالعه و تدقیق قرار دهیم.

آنچه در یک مقطع مشخص تاریخی و در تحت شرایط مشخصی بظهور می رسد، در یک مقطع دیگر و تحت شرایط دیگری، تغییرماهیت نموده، از بین رفته و یا به چیز دیگری مبدل میگردد.

خط فکری درخشان (ساما) همانند بسیاری از جریان های دیگر سیاسی انقلابی، علت وجودی خودش را در **ضرورت** پاسخگویی به نیاز های فوری و تاریخی یک مرحله مشخصی از تکامل تاریخی جامعه بیان می داشت که با پیشبرد مبارزه انقلابی ضد سوسیال امپریالیستی، ضد امپریالیستی و ضد ارتجاعی تبیین میگردد. درک همین **ضرورت** و تمکین عملی به الزامات آن است که **خصلت اجتماعی** (ساما) را در یک مقطع مشخص تاریخی، بعنوان یک جریان سیاسی انقلابی "آزادبخش" تعیین می نماید؛ این یک واقعیتی میباشد تاریخی و پراتیک، یعنی قابل ثبوت.

اما در مقطعی دیگر، یعنی زمانیکه (ساما) **خصلت انقلابی آزادبخش** خودش را از دست داده، طوریکه نه تنها مبارزه ضد امپریالیستی و ضد ارتجاعی ننماید، بلکه برعکس با دشمنان انقلاب همسویی و همکاری عملی هم داشته باشد، برخورد مادی تاریخی همچنان حکم می نماید، که این واقعیت عینی را، از نو باید تشخیص نموده، خصلت آن را شناسایی کرده و سرانجام برآن قضاوت نمود.

سازمان آزادیبخش مردم افغانستان (ساما) را که صد ها فرزند راستین انقلابی کشور و در رأس شان مجید قهرمان، با خون شان آبیاری نمودند، نمیتوان با سازمان (ساما) با خط اعلام مواضع که خواست محوری سیاسی آن، همانا استقرار یک جمهوری اسلامی بود، یکی دانسته و با هر دو، برخوردی یکسان و یگانه نمود. این دو خصلت سیاسی کیفیتا متضاد است که مراحل متفاوتی از هستی یک پدیده یعنی (ساما) را بازگو میدارند. این تغییر کیفی برنامه ای، یعنی عقب نشینی و عدول از برنامه انقلابی بنیانگذاران (ساما) و گزینش خط راست و ارتجاعی اعلام مواضع، که در مقطع معینی از حیات (ساما) تضاد های درونی اش را در مفهوم مبارزه دو خط، بازتاب میدارد، موجب انشعابات در این نهاد میگردد؛ همین انشعابات هم بذات خود، دلیلی بر تغییر ماهوی و بنابراین، تغییر در تئوری و عمل این سازمان میباشد.

در پهلوی عواملی دیگر، همین خط اعلام مواضع با شعار جمهوری اسلامی که **تازه اندیشان** بعنوان گرایش مسلط در (ساما) آنرا نمایندگی میکردند بود، که زمینه ذهنی تسلیم طلبی سامایی ها بدولت ضد ملی و ضد انقلابی خلق و پرچم و اربابان اشغالگر سوسیال امپریالیستی شان را فراهم میسازد، و این چیز است که در تاریخ بکرات به اثبات رسیده است، یعنی **تسلیم طلبی طبقاتی در فرجام، به تسلیم طلبی ملی منجر میگردد.**

پس خصلت انقلابی آزادیبخش ملی و خصلت تسلیم طلبانه طبقاتی ملی، در تئوری و در عمل، دو خصلت کیفیتا متضادی میباشند در مراحل مختلفی از موجودیت یک پدیده سیاسی مثل ساما.

بنابراین تسلیم طلبی در (ساما) را نمیتوان جزء افتخارات ۲۵ ساله قبول کرد؛ نمیتوان آنرا سند مبارزه آزادیبخش ملی ضد امپریالیستی و ضد ارتجاعی قلمداد نمود؛ با خط اعلام مواضع و شعار استقرار جمهوری اسلامی، با سیاست تسلیم طلبی بمثابه یک واقعیت عینی اثباتی، نمی توان مدعی وفاداری به مشی مستقل ملی و انقلابی گردید؛ نمیتوان مدعی گردید که (ساما) آن حرکت سیاسی تاریخی میباشد که در تمام دوران حیات سیاسی اش، به مشی مستقل ملی و انقلابی **سخت وفادار مانده و از منافع زحمتکش ترین طبقات و اقشار جامعه با تمام توان دفاع کرده است.**

باری، تداوم جریان مبارزه سیاسی - ایدئولوژیک در (ساما)، بازهم انشعاب، و نهایتاً غلبه بر **خط مشی تازه اندیشی** و... را میشود بعنوان آغاز مرحله جدیدی از حیات سیاسی آن ارزیابی کرد؛ هرچند شکست "تازه اندیشان" که خودشان را هواداران استقرار یک جمهوری اسلامی می دانستند، هیچگاهی در معنا و در هیئت برگشت رسمی اعلام یافته به برنامه انقلابی بنیانگذاران (ساما) تبلور نیافت، که این در حد خود، یک انتقاد بسیار جدی بر این مرحله است، با این وجود، گرایش عملی سیاست (ساما) که در نوشته های "شهید رهبر" در "ندای آزادی" این دوره بازتاب می یابد، نمایانگر آغاز یک مرحله جدید از حیات سیاسی آن میباشد. ولی بازتاب همین مرحله جدید هم، در جنبش انقلابی کشور گوناگون بوده است که وارد شدن بدان، ما را از موضوع مورد بحث این نوشته خارج میسازد. همینقدر باید گفت که نه سیاست های این مرحله، و نه حتی همان برنامه انقلابی بنیانگذاران (ساما) را، بمفهومی که اینک اعلامیه نویسان از آن بدست میدهند، یعنی بمفهوم **سالمترین خط سیاسی و تاریخی جامعه** می توان قبول کرد. بحث پیرامون همچو مسائلی، ایجاب نوشته های جداگانه را می نماید که از چارچوب یادداشت کنونی خارج است.

تا اینجا بوضاحت ملاحظه میگردد که گراف سیاسی فعالیت مبارزاتی (ساما) بمثابه یک سازمان رزمنده در جنبش انقلابی افغانستان، بیانگر یک **سیر نزولی** میباشد که مسیر مبارزاتی آنرا، در تئوری و در عمل - البته برخلاف ادعای اعلامیه نویسان - از موضع یک سازمان پیشتاز با برنامه و عمل انقلابی، بخط اعلام مواضع با شعار استقرار جمهوری اسلامی ترسیم میکند؛ مضمون این گرایش ایدئولوژیک - سیاسی و عملی عقبگرایانه از نظر سیاسی، همانا اپورتونیسیم راست، و خاستگاه فلسفی آن هم، پراگماتیسم میباشد. نهایت منطقی همین سیاست عقبگرایانه ارتجاعی، در شکل همان گرایش قدرتمند تسلیم طلبی به ضد انقلاب سازمانیافته، یعنی بدولت دست نشانده شوروی ها در کابل بظهور میرسد، به نحویکه عده ای از کادر مرکزی و بخش های عمدتاً نظامی از نیروهای (ساما) با عقد پروتوکول مودت، خودشان را بدولت خلق و پرچم تسلیم، و عملاً با آن همکاری مینمایند.

هرچند این تسلیم طلبی بدولت مزدور خلق و پرچم، نه از سیاست علنی (ساما) می توانست رسماً نمایندگی نماید، و نه هم همه سامایی ها را شامل میگردد، امری که مخالفین (ساما) در آنزمان، با استناد به پروتوکول های امضا شده تسلیم طلبان با دولت، آنرا بعنوان یک سیاست حاکم و مسلط، بر کلیت این سازمان تعمیم می نمودند. اما برعکس اسنادی هم وجود دارد که مبین مبارزه سیاست رسمی (ساما) بر ضد جریان عملی تسلیم طلبی در این سازمان و مبارزه با دولت مزدور خلق و پرچم و اربابان اشغالگر شان میباشد، و سامایی هایی وجود داشته و دارند که دامن شان، به این لکه ننگین تاریخی آلوده نگردیده باشد. البته قضاوت نهایی بر این مسئله، یقیناً که به عهده تاریخ خواهد بود. آنانیکه اما اینک در این باره اظهار نظر می نمایند، قضاوت شان می باید با تمکین عملی بر اصل انقلابی جستجوی حقیقت بر اساس واقعیت، با رعایت اصل صداقت علمی و انقلابی و گوش فرادادن به ندای وجدان بیدار باشد، چه سامایی باشند و چه مخالفین (ساما).

بهرحال تا زمانیکه (ساما) بعنوان یک سازمان رزمنده سیاسی در جنبش مقاومت ضد امپریالیستی و ضد ارتجاعی عملاً فعال است، سیر حرکت مبارزاتی آن، چنانچه دیدیم، از موضع انقلابی و آزادیبخش بنیانگذاران آن، بخط اپورتونیسیتی راست اعلام مواضع با دورنمای برقراری یک حاکمیت اسلامی، و سرانجام با ظهور پدیده تسلیم طلبی در دامن این سازمان، یک سیر حرکت نزولی قهقرایی را نشان

می‌دهد که عنوان نوشته کنونی "**در سراسیم**" به همین واقعیت استناد داشته و بیان گویای آن می‌باشد.

این واقعیت بخودی خود، بطلان ادعای بی پایه اعلامیه نویسان را ثابت می‌نماید که مدعی اند (ساما) **۲۵ سال** یعنی در تمام دوران حیات سیاسی اش تا همین اکنون، بخط انقلابی ضد امپریالیستی و ضد ارتجاعی، سخت استوار و وفادار مانده است!!!

این ادعا، چنانچه ملاحظه نموده و می‌نماییم، چیزی جزء یک دروغ محض، یک قلب واقعیت بسیار پرروپانه و یک تحریف مسخره تاریخ، معنای دیگری ندارد.

این واقعیت همچنان، برخلاف حساسیت دروغین و اغواگرانه اعلامیه نویسان تسلیم طلب، ثابت می‌سازد که قرار گرفتن **سامایی های تسلیم طلب**، و نه سامای انقلابی، در کنار خلق و پرچم، خاد و اربابان سوسیال امپریالیستی شان، نه زاده خیال، اختراع و **غرض مندی های** - به مسئله غرض مندی هم در مبحث آتی از این مقال برخواهم گشت - بدخواهان و از جمله "رهیاب"، بلکه برعکس، بخشی از پراتیک سیاسی اجتماعی خود این سازمان را تشکیل می‌دهد که اسناد اثباتی آن، از جمله اعترافات کتبی و مدون خود تسلیم طلبان پیرامون امضای پروتوکول های همکاری عملی با خاد، در دسترس همه قرار دارد.

تا این موقع از حیات ساسی (ساما) که حضورش را در جنبش سیاسی کشور اما، نمیتوان انکار نمود، "**در سراسیم**" بیان واقعیت عینی اثباتی، یعنی نمایانگر سیر حرکت سیاسی نزولی قهقرایی (ساما) می‌باشد؛ یعنی حرکت از موضع انقلابی ضد امپریالیستی و ضد ارتجاعی تا غلتیدن پیکره هایی از آن در مرداب گنبدیده تسلیم طلبی و قرار گرفتن در صف ضد انقلاب.

تنها با غلبه عملی بر خط "تازه اندیشی" و مبارزه با پدیده تسلیم طلبی، البته در همان مفهوم، درک و استنباط سامایی، می‌باشد که این سازمان یکبار دیگر میکوشد در مسیر مبارزه انقلابی ضد امپریالیستی و ضد ارتجاعی و به سمت اعتلا، میلان نماید که نشانه هایی از همین سیاست در ارگان نشراتی (ساما) یعنی در "ندای آزادی" همین دوره بازتاب می‌یابند؛ این دوره البته فقط آغازی از یک مرحله جدید می‌باشد که متأسفانه با ترور "رهبر" شهید بدست ارتجاع هار اسلامی، سریعاً پایان میرسد!

از شهادت "رهبر" تا ایندم که حدود ۱۵ سال را دربر می‌گیرد، موجودیت، و یا بسیاق دیگر، حیات سیاسی (ساما) بعنوان یک **سازمان**، در هاله ای از ابهام قرار می‌گیرد که نمیشود واقعیت تشکیلاتی، چه رسد به مبارزه ضد امپریالیستی و ضد ارتجاعی آنرا، با معیارها و موازین متعارف سیاست انقلابی شناسایی نمود، زیرا در همه همین دوران ۱۵ ساله تا ایندم، ما نمی‌توانیم دلایلی عملی و قاطع دال بر موجودیت تشکیلاتی (ساما) بعنوان یک سازمان سیاسی بدست بدهیم، چه رسد به اینکه بتوانیم پیرامون مبارزه انقلابی ضد امپریالیستی و ضد ارتجاعی آن، بحث و جدل سیاسی را براه اندازیم. در همه همین مدت، شناخت ما از (ساما) نه بعنوان یک ارگانیکم زنده، فعال و متحرک، بلکه برعکس بعنوان مجموعه ای از افراد سرخورده و سرگردان می‌باشد که زمانی اسم سامایی برایشان گذاشته شده است. کار و حرکت سیاسی این مجموعه در همه اینمدت هرچه باشد، ولی هرگز کار و حرکت انقلابی ضد امپریالیستی و ضد ارتجاعی نبوده و نمیتواند باشد.

هیچ حرکت و فعالیت ملموسی که بیانگر مبارزه ضد امپریالیستی و ضد ارتجاعی آنها باشد، مشاهده نشده است؛ هیچ سند و مدرک سیاسی انتشار یافته به اسم (ساما) که بر مبنای آن، بتوان از دیدگاه

ها و مواضع انقلابی ضد امپریالیستی و ضد ارتجاعی شان مطلع گردیده و برآن قضاوت نمود، در دست نیست؛ در همه اینمدت، ارگان نشراتی (ساما) یعنی "ندای آزادی" انتشار نیافته است. فقط این سال و دیگر سال، اعلامیه ای بنام (هجاما) صادر میگردد و سال یکبار هم، روز شهدا را با همان شکل و مضمون متعارف (هجامایی) تجلیل می نمایند!

بنابراین، تا جاییکه ما اطلاع داریم، هیچ نشانه ای از (ساما) بمثابه یک ارگانیزم زنده و فعال سیاسی نمیتوان ارائه داشت که مبین موجودیت یک تشکیلات ضد امپریالیستی و ضد ارتجاعی باشد.

برعکس، آنچه قابل لمس و اثبات میباشد، همانا حرکت، فعالیت و تلاش سامایی نه در مسیر یک سیاست انقلابی ضد امپریالیستی و ضد ارتجاعی، بلکه در همسویی و همکاری با امپریالیسم و ارتجاع میباشد، که چنانچه تذکار یافت، میشود آنرا بمثابه یک واقعیت عینی، ثابت نموده و مدرک اثبات آنرا هم ارائه داشت.

در دوره پس از شهادت "رهبر" و مشخصا در زمان حاکمیت احزاب اسلامی (در دوره حکومت ربانی) تعداد بسیاری از سامایی ها بغرض شرکت در مراسم تجلیل از سالگرد "انقلاب اسلامی ۸ ثور" که "دوستم" در شمال برگزار نموده بود، با اراکین و منسوبین دولت اسلامی ربانی یکجا، عازم مزار شریف میشدند، که هواپیمای حامل شان سقوط نموده و در نتیجه، همه سرنشینان آن بشمول همان افراد سامایی کشته میشوند.

بنابراین سوالی را که سامایی ها تا همین اکنون هم بدان پاسخ نداده اند، اینست که آن جمع بزرگ سامایی در هواپیمای حکومت ربانی و بقصد شرکت در سالروز "انقلاب اسلامی ۸ ثور" که برگزار کننده آن هم شخص دوستم است، چه میکردند؟!

چطور، چگونه و برچه زمینه ای مقدمات این سفر آماده شده و هدف از آن چه بوده است؟! این حرکت افراد سامایی که بقیمت جان شان هم تمام گردید، نمایانگر چه نوع مبارزه ای میباشد، انقلابی ضد امپریالیستی و ضد ارتجاعی، یا برعکس؟ و موضع (ساما) بمثابه یک سازمان در قبالش در آن هنگام، چه بوده و مدرک آن کدام است؟ و...

در تمام دوران حاکمیت اسلامی، چه از نوع جهادی و چه طالبی، مبارزه انقلابی ضد ارتجاعی ساما و هجاما بمثابه سازمان های رزمنده انقلابی و هوادار انقلاب و جنبش انقلابی در کجا بوده و مدرک اثباتی آن کدام است؟

اگر معیار سنجش و اثبات حقیقت، پراتیک میباشد، پس اعلامیه نویسان مدعی مبارزه انقلابی ۲۵ ساله ضد امپریالیستی و ضد ارتجاعی - چنانچه خودشان واقعا به حرف های خویش باور داشته باشند - می بایست پراتیک ملموس همین مبارزه را که عینیت مادی سازمانی شان را هم ثابت نماید، ارائه نمایند، در غیر آن نمیشود و نباید ادعا های پوچ و بی پایه شان را جدی گرفت.

گذشته از همه، در همین چهار سالی که از تجاوز و اشغال کشور بدست امپریالیست های امریکایی و متحدین شان و بر این زمینه، از برقراری یک حاکمیت ارتجاعی دست نشانده در کشور میگذرد، چهار سالی آکنده با درد، رنج، کشتار، ویرانی و سلب آزادی و استقلال کشور، طوریکه امپریالیست های متجاوز و اشغالگر با حضور فعال و مستقیم، عملا بر تمام شئون و مقدرات ملی کشور نظارت و کنترل دارند، مقاومت و مبارزه ضد امپریالیستی و ضد ارتجاعی ساما - هجاما در کجا بوده و مدرک اثبات آن کدام است؟ زیرا ادعای اعلامیه نویسان مبنی بر وفاداری به یک مبارزه انقلابی ضد امپریالیستی و

ضد ارتجاعی ۲۵ ساله همین چهار سال اشغال و قرار گرفتن در تحت سلطه و انقیاد امپریالیسم و ارتجاع را هم، شامل میگردد!

برعکس، در همین مدت چهار سال اشغال کشور، سند و مدرک اثباتی غیر قابل انکاری وجود دارد، که نه مبارزه انقلابی اعلامیه نویسان، بلکه همسویی و همکاری عملی شان با امپریالیسم و ارتجاع خادم شان در افغانستان را ثابت میسازد.

به همینسان است سیر حرکت سیاسی (هجاما) یعنی یک سیر نزولی سیاسی، از موضع هوادار انقلاب و جنبش انقلابی تا همسویی و همکاری عملی افرادش با لشکر امپریالیسم و ارتجاع! این مسئله را هم، باید در جایش در مبحث آتی این نوشته بررسی نماییم.

اعلامیه نویسان و هذیان های "فرهنگیان"

اعلامیه (هجاما) **ظاهرا** واکنشی بوده است در قبال همان اشاره سه چهار سطری از مقدمه مقاله "هذیان های فرهنگیان" رهیاب؛ چرا؟ عبارت دیگر، آیا این همان اشاره کوتاه رمزگونه در مقدمه مقال است که یک واکنشی هیستریک را موجب گردیده، واکنشی که تا مرز تهدید به یک حرکت فزیک، یعنی اعلام توسل به ترور و تروریسم پیش میرود؛ و یا اینکه انگیزه و هدف عکس العمل اعلامیه نویسان، نه فقط همان اشاره آمده در مقدمه، بلکه در واقع، کلیت مندرجات مقاله نامبرده میباشد؟

موضوع مورد بررسی **هذیان های فرهنگیان**، چنانچه روشن است، نامه سرگشاده "جمعی از فرهنگیان روشنفکر" به آقای کرزی رئیس دولت دست نشانده امریکایی ها در کابل میباشد.

در مقدمه تصریح گردیده که نامه سرگشاده مزبور، بازتاب دهنده دیدگاه ها و مواضع طیف مشخصی از روشنفکران میباشد، از جمله دیدگاه ها و مواضع **عده ای از روشنفکرانی که زمانی خودشان را "آزادبخش" نامیده، و اما اینک سر و کله شان از سفارت امریکا بیرون می آید.**

مشخصه اجتماعی، یعنی خصلت اساسی سیاسی همین طیف روشنفکران مورد نظر را، "هذیان های فرهنگیان" بطور کنکرت در مبحثی زیر عنوان "پیام امپریالیستی و آخذه های فرهنگی" بررسی نموده، مواضع و نقطه نظرات شان در نامه سرگشاده، یعنی هذیان های شان را اما، در سر تا سر مقاله به تفصیل به بحث و ارزیابی میگیرد؛ بنابراین منطقی است که واکنش اعلامیه نویسان باید در قبال تمام مندرجات مقاله باشد، و نه در رابطه یک اشاره کوتاه در مقدمه.

اعلامیه نویسان که فاقد یک شجاعت اخلاقی سیاسی میباشند، بدلالی که میدانیم، اما جرأت نکرده اند خودشان را صراحتا با هیچ مسئله یی از مندرجات "هذیان های فرهنگیان" درگیر ساخته و بنابراین، **ظاهرا** به واکنش در قبال گویا همان اشاره کوتاه در مقدمه اکتفا می نمایند! آنها در این واکنش خویش اما، بنا به همان منطق و اخلاق همیشگی، نه فقط به شعار دهی، لافزنی، ریاکاری و پنهان شدن در پشت نام شهدای راه آزادی و انقلاب توسل می جویند، بلکه در اینکار، چنان از خود بیخود میگردند که تهدید به حرکت فزیک یعنی ترور هم می نمایند!!!

چه خوب گفته اند:

کاسه گلی که صدا میکند خود صفت خویش ادا میکند

البته در ادامه به این نکته برخوادم گشت. اعلامیه نویسان، سند لافزنی، دروغگویی، رباکاری و بلاخره همان ترورنامه خویش را که به گوشه هایی از آن، تا ایندم تماس گرفته شده است، با این عبارات چنین آغاز می نمایند:

"هواداران جنبش انقلابی مردم افغانستان هجاما رسالت وظیفه تاریخی خود می داند که در برابر حملات غیر مسئولانه و غرض مند به نیروهای انقلابی موضعگیری نماید."

البته این خودش به تنهایی مدرک انکارناپذیر همین مدعاست، که اعلامیه نویسان در واقعیت امر، نه از همان اشاره کوتاه در مقدمه، بلکه از کلیت موضعگیری های "هذیان های فرهنگیان" برانگیخته شده اند؛ آنها به زبان خود شان اعلام می نمایند که رسالت و وظیفه تاریخی دارند که در برابر حملات غیر مسئولانه و غرض مند به نیروهای انقلابی موضعگیری نمایند. از آنجاییکه "هذیان های فرهنگیان" مواضع فکری و عملی جمعی از فرهنگیان روشنفکر و از جمله موضع همان کادر هجامایی - سامایی را که به سفارت امریکا در کابل رفت و آمد داشته، نقد و بررسی، یعنی مورد حمله قرار داده است، پس همین "جمع فرهنگیان روشنفکر" و همان کادر سامایی - هجامایی، باید به جرگه نیروهای انقلابی تعلق داشته باشند که اعلامیه نویسان، بتأسی از رسالت و وظیفه شناسی تاریخی خویش، بدفاع از ایشان برخاسته اند!!!

باری، من در مباحث قبلی، طی مروری گذرا بر گذشته مبارزاتی ساما - هجاما و بررسی لافزنی ها و ادعا های بی پایه اعلامیه نویسان، همچنان تا جاییکه چارچوب بحث "درسراشیب" اجازه میداد، استنباط خودم را از بسا مفاهیم و مقولات بکار رفته در اعلامیه، بیان داشته ام؛ یعنی در تخالف بنیادین با اعلامیه نویسان، توضیح نموده ام که انقلاب چیست؟ جنبش انقلابی چه جنبشی را میگویند، و نمود عملی آن در شرایط کنونی جامعه کدام است؟ نیرو های انقلاب و هواداران جنبش انقلابی چه کسانی می توانند و باید باشند، و ملاک های آن چه میباشند؟ و...

بنابراین در اینجا از تماس مکرر به این مسایل و بسط بیشتر شان، بدلیل اینکه مبادا برای خواننده ملال آور گردد، اجتناب می نمایم. اما در روشنایی همین توضیحات تا کنونی هم، مبرهن است که، نه "جمع فرهنگیان روشنفکر" و نه اعلامیه نویسان، هیچکدام با انقلاب و مبارزه انقلابی سروکاری دارند، و نه با جنبش انقلابی هیچگونه رابطه ای؛ پس ادعای اغواگرانه و دروغین شان مبنی بر "دفاع از نیروهای انقلابی در برابر حملات غیر مسئولانه و غرض مند" و آنهم با اعلامیه نویسی و تهدید به ترور، بیش از یک ادعای پوچ و میان تهی و لافزنی های تهوع آور همیشگی نمیباشد، که هدفی غیر از خلط مفاهیم و اشاعه سردرگمی ندارد! آنها در هیچ زمینه یی از مباحث مورد بررسی "هذیان های فرهنگیان" که جدی ترین مسایل فوری جامعه، یعنی برخی از اساسی ترین وظایف سیاست انقلابی در موقعیت کنونی را احتوا می نماید، وارد بحث نگردیده، بلکه برعکس، چنانچه دیدیم، ظاهرا به واکنش در قبال یک اشاره کوتاه مقدمه، آنجا که مسئله تماس یکی از کادر های شان با سفارت امریکا در میان است، و آنهم از طریق صدور یک اعلامیه، دلخوش کرده و بدینسان گریبان خودشان را خلاص نموده اند که گویا

حملات غیرمسئولانه و غرض مند به نیروهای انقلابی را دفع، و بنابراین **رسالت و وظیفه تاریخی** خویش را هم انجام داده اند!!!

در اینجا پرسش اینست که آیا "هذیان های فرهنگیان" رهیاب در حکم حمله به نیروهای انقلابی میباشد و به چه دلیلی؟ آیا رفت و آمد همان کادر سامایی - هجامایی به سفارت امریکا در کابل و ملاقات با سفیر، یک عمل انقلابی میباشد؟! آیا همان "جمع فرهنگیان روشنفکر" یعنی انتشار دهندگان نامه سرگشاده در زمره نیروهای انقلابی محسوب میگردند؟! آیا رسالت و وظیفه تاریخی انقلابی در قاموس اندیشه اعلامیه نویسان، در سکوت بی شرمانه پیرامون رفت و آمد همان کادر شان به سفارت امریکا و مصاحبت با سفیر آنکشور تجسم می یابد؟! آیا دفاع از نیروهای انقلابی برای اینان، مرادف دفاع از چنین عضوی میباشد؟ آیا هرکس دیگری را هم که به سفارت امریکا رفت و آمد، و با سفیر آن ملاقات نماید، باید انقلابی و قابل دفاع دانست؟! پس در این مفهوم، آیا می توان چنین استنتاج نمود که در موقعیت کنونی، آقای کرزی و منسوبین دولت دست نشانده کابل، باید از زمره بهترین انقلابیون باشند؟! چون آنها نه تنها که هزار و یک رشته پیوند و وابستگی با اشغالگران امریکایی - از شخص بوش تا سفیر شان در کابل - دارند، بلکه برحسب تعریف اعلامیه نویسان از انقلاب، **فعالیت آگاهانه، هدفمند و متشکل که در پراتیک در شکل راهنمایی و راهگشایی تجسم یابد هم می نمایند!** کیست که همین واقعیت عینی را بتواند انکار نماید؟!

اگر اعلامیه نویسان با همه این پرسش ها و استنتاج حاصل از "دفاعیه گویا انقلابی" شان نمی خواهند خودشان را درگیر سازند، پس حداقل این را باید بخوانندگان روشن سازند که آن نیروهای موهوم و مرموز انقلابی، که ایشان متکفل دفاع از آنها شده و بخاطر شان، حتی از مبادرت به حرکت فزیکتی تروریستی هم فروگذار نمی کنند، کدام نیروها هستند؟ در کجا میباشند؟ مدارک اثباتی مبارزاتی شان حداقل در طی همین چند سال اشغال کشور بدست امپریالیست ها و حاکمیت ارتجاع دست نشانده و مزدور شان چیست؟ چرا آن نیروهای موهوم و مرموز انقلابی مورد نظر اعلامیه نویسان، خود شان بدفاع خویش برنمی خیزند، تا این **رسالت و وظیفه تاریخی** را به هواداران خویش واگذار گردند؟! این چگونه رسالت و وظیفه تاریخی در قبال انقلاب و نیروهای انقلابی میباشد که بتوان آنرا، با لافزنی، پوچ گوئی و پرنمودن یک صفحه کاغذ ایفا نمود؟؟!! این اگر نه همان انقلاب زیرلحافی، پس چه نوع انقلابی میباشد؟ مضمون آن چیست؟ اهداف و وظایف آن کدام ها اند؟ این چگونه نیروهای انقلابی هستند، که نه ضد امپریالیسم و ارتجاع مبارزه می نمایند، و نه در برابر یک اظهاریه سه چهار سطری تاب و توان دفاع از خودشان را دارند؟!...

از اینها که بگذریم، باید از این میرزا بنویسان اعلامیه نویس پرسید، که عبارت **حملات غیر مسئولانه و غرض مند به نیروهای انقلابی** که ایشان آنرا توطئه گرانه درج ورق پاره خویش نموده اند، به چه معنا بوده و اصلا توسط چه کسانی باید صورت پذیرد؟ مگر نه اینست که **حملات غرض مند به نیروهای انقلابی** می باید خصلتا کار دشمنان آزادی و انقلاب، یعنی کار و شیوه امپریالیسم، ارتجاع و همدستان شان، در یک کلام کار و برنامه ضد انقلاب باشد؟ پس آیا "جبهه متحد ضد امپریالیسم و ارتجاع - افغانستان" و به همینسان "رهیاب"، صف ضد انقلاب را نمایندگی می نمایند تا آتش متقاطع خودشان را می باید، بر نیروهای انقلابی بگشایند؟! اگر چنین باشد، پس کجاست آن احساس رسالتمندی و وظیفه شناسی تاریخی هواداران جنبش انقلابی مردم افغانستان (هجاما) و کجاست آن مبارزه انقلابی شان علیه "جبهه..." حداقل در طی همین پنج سالی که از تأسیس آن میگذرد؟ اگر

موضوع نقد و بررسی و آماج حملات نویسنده بی چون "رهیاب"، از جمله همین نوشته "هذیان های فرهنگیان" وی که تیر سهمگین آن بقلب اعلامیه نویسان نیز اصابت نموده است، نیروهای انقلابی میباشند، پس چرا این هواداران رسالتمند و وظیفه شناس جنبش انقلابی، آن جرأت و شهامت اخلاقی و انقلابی را در خود ندیده اند تا در قبال مطالب و مندرجات بسیار مفصل و گویای آن، صراحتاً موضعگیری نمایند؟!...

روشن است که اعلامیه نویسان، اصلاً جرأت و شهامت این کار را ندارند، زیرا اولاً آماج حملات روشنگرانه نوشته های "رهیاب" و از جمله همین مقاله "هذیان های فرهنگیان" وی، جناح های مختلف ضد انقلاب - از امپریالیسم گرفته تا ارتجاع مزدور و بر سراقندارش در کابل و پادوان رنگارنگ فرهنگی شان - میباشد؛ این واقعیتی است بسیار آشکار که هر انسان دارای سواد خواندن و نوشتن، و صاحب عقل و بصیرت، می تواند بسادگی آنرا دریابد.

ثانیاً اعلامیه نویسان قادر به چنین موضعگیری نمیباشند، زیرا نمی خواهند که با مبادرت به چنین کاری، بیش از این هویت حقیقی و کارنامه های سیاه و ننگین شان در همسویی و همکاری عملی با اشغالگران امپریالیست و ارتجاع مزدورشان در کابل، در مقیاس وسیع تری افشا شود.

ثالثاً هرگونه دفاع از نیروهای انقلابی، بخودی خود مستلزم پیشبرد یک مبارزه انقلابی ضد امپریالیستی و ضد ارتجاعی میباشد که در موقعیت کنونی، موضعگیری عملی و قاطع در قبال اشغال کشور توسط امپریالیست ها، دولت دست نشانده کابل و پادوان رنگارنگ فرهنگی شان را اجتناب ناپذیر میسازد؛ برعکس، آنها به اغواگری و تهدید به حرکت فزینی متوسل شده، و خودشان را در پشت نام شهدای راه آزادی و انقلاب پنهان میسازند، که هدف شان از اینکار هم، قبل از هر چیزی همانا منحرف ساختن اذهان هواداران واقعی جنبش انقلابی، از اصل مسئله میباشد!

باری، آنها انتشار اعلامیه در قبال به اصطلاح "حملات غیر مسئولانه و غرض مند به نیروهای انقلابی" را یک **رسالت و وظیفه تاریخی** خودشان قلمداد می نمایند!!!

اگر قرار باشد که همین عبارت "رسالت و وظیفه تاریخی" را که آنها ریاکارانه به قید قلم آورده و درج اعلامیه شان نموده اند، کمی جدی بگیریم، باید از ایشان بپرسیم که رسالتمندی مبارزاتی و وظیفه شناسی تاریخی یک نیروی مدعی انقلاب و مبارزه انقلابی به چه معنی بوده و ملاک های تبیین کننده آن در موقعیت کنونی جامعه چه میباشند؟ می شود پرسید که آیا ملاقات با سفیر امریکا و همکاری با اشغالگران امپریالیست و دولت دست نشانده شان در کابل، بخشی از همین رسالت و وظیفه تاریخی اعلامیه نویسان میباشد؟ اگر آری، پس تمامی اراکین دولت کابل، از کرسی گرفته تا منفور ترین چهره های شناخته شده ائتلاف شمال مثل دوستم، خلیلی، اسماعیل... تا همان فعالین رسوای "شورای دموکراسی" سابق و بلاخره خود همین اعلامیه نویسان همه، باید بهترین انقلابیون دوران ما باشند، که اینک نه فقط در حرف، بلکه عملاً هم رسالت و وظیفه تاریخی انقلابی شان را ایفا می نمایند؟!!

اما به باور ما، این رسالت و وظیفه تاریخی برای یک نیروی واقعا انقلابی، نه یک مسئله ذهنی خیالی میباشد که بتوان آنرا با پوچ گویی، لافزنی، حرکت فزینی و اعلامیه نویسی های فرصت طلبانه، درک و متحقق گردانید؛ بلکه رسالت و وظیفه ایست تاریخی ملهم از ضرورتی که ریشه در جهان مادی دارد؛ ضرورتی که در درک و شناخت ما از چگونگی روابط و مناسبات سیاسی اجتماعی حاکم بر جامعه و مبارزه در راستای تغییر انقلابی آن تجلی می یابد. با درک همین ضرورت یعنی با شناخت از خصلت اساسی جامعه که با شیوه تولیدی مسلط برآن، و چشمداشت موقعیت مستعمره ای اش تبیین

میگردد؛ و با تحلیل از تضاد های عمده و اساسی همین مقطع مشخص از حیات سیاسی جامعه است، که نه تنها خصلت انقلاب، مرحله انقلاب، مضمون انقلاب، نیروهای محرکه انقلاب، بلکه اهداف و وظایف انقلاب هم مشخص و تعیین میگردند، و این وظایف چیزی جز همان وظایف فوری و تاریخی نمی باشند که رسالت انجام آنرا تاریخ به عهده نیروهای واقعا انقلابی گذارده است.

این رسالت در شرایط و اوضاع کنونی جامعه، همانا پیشبرد اهداف و وظایف مبارزه ضد امپریالیستی و ضد ارتجاعی میباشد که در شعار های استراتژیک مبارزه برای استرداد استقلال و آزادی ملی و مبارزه برای دموکراسی تبلور می یابند؛ با تحلیل و چشمداشت همه همین مسایل است که برنامه مبارزاتی، یعنی استراتژی و تاکتیک هر نیروی انقلابی و هوادار جنبش انقلابی باید تدوین گردیده و در راستای تحقق آن، مبارزه شود. اینست درک و باور انقلابی از مقوله **رسالت و وظیفه تاریخی** یک نیروی واقعا رسالتمند و متعهد به ایده انقلاب اجتماعی؛ درک و باوری که اعلامیه نویسان هجامایی - سامایی آنرا متأسفانه تا حد پوچ گوئی، اعلامیه نویسی و تهدید بحرکت فزیک تروریستی به ابتذال کشانیده اند! یعنی **رسالت و وظیفه تاریخی** اینان، نه در مبارزه آزادیخواهانه ضد امپریالیستی و ضد ارتجاعی که در دستور کار تاریخ قرار دارد، بلکه در وقتا فوقتا اعلامیه نویسی، لافزنی، تهدید به عمل تروریستی در قبال "حملات گویا غیر مسئولانه و غرض مند به نیروهای انقلابی" تجسم می یابد!!! مثال این **حملات غیر مسئولانه و غرض مند** به نیروهای انقلابی هم، برای اعلامیه نویسان، چنانچه می بینیم، همانا مقاله "هذیان های فرهنگیان" رهیاب، میباشد! اما نیروهای انقلابی ایکه مورد تهاجم قرار گرفته اند، همان "جمع فرهنگیان روشنفکر، یعنی انتشار دهندگان نامه سرگشاده و همزمان خود اعلامیه نویسان میباشند، که اینک در پست ها و مقامات بالایی دولت دست نشانده کابل - وزیر، وزیر مشاور، معاونین وزیر- سرگرم ایفای وظیفه تاریخی شان هستند، و بلاخره همان کادر هاییکه به سفارت امریکا در رفت و آمد میباشند!!!

با آنکه اعلامیه نویسان الفاظ **رسالت و وظیفه تاریخی** را نشخوار می نمایند، اما بازهم روشن است که آنها از درک درست معنا و مدلول این مقولات و کاربرد عملی شان، کاملا عاجز بوده و در نتیجه، همه را به ابتذال میکشند؛ آنها از حملات غیر مسئولانه و غرض مند به نیروهای انقلابی صحبت می نمایند که در "هذیان های فرهنگیان" رهیاب تبلور مییابد؛ اما نمی دانند که **مسئولیت** یک نیروی مبارز انقلابی به چه معنا میباشد!

آیا این **مسئولیت** برای یک نیروی انقلابی غیر از التزام به همان رسالت و وظیفه شناسی تاریخی است که من آنرا تا جاییکه ایجاب می نمود، در ارتباط مستقیم با شرایط و مناسبات حاکم بر جامعه تشریح نمودم، که در موقعیت کنونی مسئله انقلاب اجتماعی ضد امپریالیستی و ضد ارتجاعی را در دستور کار قرار میدهد؟

اگر به مقوله انقلاب، ضرورت انقلاب و قوانین مبارزه انقلابی، یعنی به تئوری و عمل انقلاب برای تغییر و دگرگونی و تکامل اجتماعی، بمثابه علم می نگریم، پس باید دانسته باشیم، مادامیکه یک فرد و یا یک نیروی مبارز انقلابی، در خدمت انقلاب و در راستای نیل به اهداف و وظایف آن، در موقعیت کنونی جامعه (استرداد استقلال و آزادی ملی و استقرار دموکراسی) حرکت و مبارزه می نماید، آن حرکت و مبارزه نمیتواند غیر از یک عمل آگاهانه و **مسئولانه** باشد؛ آیا میشود مقاومت و مبارزه انقلابی ضد امپریالیست های اشغالگر و ارتجاع متحدش در افغانستان را، یک عمل و حرکت **غیر مسئولانه** ارزیابی کرد؟ آیا میشود مبارزه علیه آنانی را که ریاکارانه اسم "هواداران انقلاب و جنبش انقلابی" را برخویش

نهاده، و در عمل نه تنها که در این راستا کوچکترین گامی نمی گذارند، بلکه با دشمنان انقلاب و میهن به اسارت کشیده شده همسویی و همکاری نیز می نمایند، یک عمل و حرکت **غیر مسئولانه** تلقی کرد؟ اگر آری، پس اینها مجبورند برای خوانندگان و جنبش انقلابی، مسئولیت و براین مبنای عمل **مسئولانه انقلابی** را تعریف و استدلال نمایند! زیرا آنها در ورق پاره خویش مدعی گردیده اند که "هذیان های فرهنگیان" رهیاب، **حمله غیر مسئولانه و غرض مند** به نیروهای انقلابی میباشد!!!

اما باید اذعان داشت که اعلامیه نویسان، برعکس مقوله **مسئولیت**، مقوله **غرض مندی** را در هجوتامه خویش، هرچند نابجا و بیمورد، مگر بحق قید می نمایند؛ نابجا و بیمورد بخاطری که آنها از **حملات غرض مند به نیروهای انقلابی** سخن میگویند!!! در حالیکه "جبهه ضد امپریالیسم و ارتجاع - افغانستان" خودش یک نیروی انقلابی، و "قطب نما" هم، زبان رسا و گویای آن میباشد که هیچکسی بجزء دشمنان آزادی و انقلاب، نمیتواند ولو برای لحظه پی، در این امر شک و تردید نماید؛ پس عبارت **حملات غرض مند به نیروهای انقلابی** بخودی خود یک اختراع پوچ، یعنی زاییده سبکسری های مزورانه و سخیف اعلامیه نویسان میباشد که بدینسان بیهوده تلاش نموده ند، تا با منحرف ساختن اذهان خوانندگان از واقعیت مسئله، یعنی از همسویی و همکاری عملی شان با امپریالیست های اشغالگر و ارتجاع بر سراققدار در کابل، و با پنهان شدن در پشت نام شهدای راه آزادی و انقلاب، خودشان را دزدانه در زمره نیروهای انقلابی جا زنند!!!

"هذیان های فرهنگیان"، چنانچه همه میدانند و چنانچه مکررا خاطر نشان گردید، فقط و فقط مواضع یک طیف فکری ضد انقلابی متمثل در "نامه سرگشاده فرهنگیان" و مبلغین رسوای آن را آماج نقد انقلابی و روشنگرانه خود قرار میدهد؛ و از آنجاییکه اعلامیه نویسان هجامایی - سامایی با امپریالیست های اشغالگر و با دولت دست نشانده شان در کابل، در سطوح مختلفی همکاری داشته و به سفارت امریکا رفت و آمد می نمایند، بنابراین ایشان هم، البته نه بمتابه نیروی انقلابی و هوادار انقلاب، بلکه بعنوان خاینین به انقلاب و به میهن، آماج همین نقد انقلابی و افشاگرانه میباشند؛ پس این نه نیروهای انقلابی، بلکه برعکس، خاینین به انقلاب و به میهن هستند که موضوع نقد و بررسی "هذیان های فرهنگیان" رهیاب میباشند. با این وجود، چنانچه اعلامیه نویسان رفت و آمد به سفارت امریکا در کابل، همکاری با اشغالگران امپریالیست و دولت دست نشانده شان و آنهم در کابینه و در پست های بالایی دولتی و بلاخره "نامه سرگشاده فرهنگیان روشنفکر" را نمونه پی از تئوری و عمل انقلابی دانسته و برآن پافشاری نمایند، "رهیاب" هم بنوبه خود صد بار افتخار می نماید که این قماش "انقلابیون" را آماج نقد و حمله خود قرار داده و بازهم قرار خواهد داد.

پس معلوم است که اعلامیه نویسان عبارت **غرض مند** را بیمورد و نابجا بکار برده اند؛ با این وجود، باید گفت که آنها، در این حکم شان که مقاله "هذیان های فرهنگیان" **غرض مند** میباشد، کاملا محق میباشند و این یگانه نکته و تشخیص درست در اعلامیه (هجاما) است، چه نه "جبهه متحد ضد امپریالیسم و ارتجاع"، نه "قطب نما"، نه "رهیاب" و نه نوشته هایش، از جمله همین "هذیان های فرهنگیان" وی، هیچیک بدون هدف و غرض نبوده و نمی توانند باشند؛ براین نکته می باید مجددا با قاطعیت و صراحت لازم تأکید کرد. این قاطعیت و صراحت قبل از همه، پژواک انکارناپذیر خودش را در همین عنوان "جبهه متحد ضد امپریالیسم و ارتجاع - افغانستان" بدست میدهد. چگونه ممکن است مبارزه آگاهانه یک جبهه ضد امپریالیستی و ضد ارتجاعی را بدون هدف و غرض ارزیابی کرد؟ انقلاب و مبارزه انقلابی همیشه و در همه جا، عمل، حرکت، مبارزه و یک جنبش توده ای آگاهانه برای دگرگونی

بنیادین اوضاع و مناسبات سیاسی اجتماعی حاکم در یک جامعه می‌باشد، که در فرایند خود جامعه را در روند تکامل تاریخی آن بجلو می‌راند؛ تحقق این مأمول توسط نیروهای محرکه انقلاب و آنهم در یک روند طولانی پراز نشیب و فراز مبارزه، مستلزم اهداف، وظایف، سیاست‌ها، ابزار و وسایل و... می‌باشد که استراتژی انقلاب متضمن شان می‌گردد؛ بدون استراتژی انقلاب و تاکتیک‌های متناسب آن که همه نکات متذکره را احتوا نماید، و بدون پراتیک لازم انقلابی، انقلاب به یک مفهوم پوچ و میان تهی، و مبارزه به اصطلاح انقلابی هم، که اعلامیه نویسان ریاکارانه سنگ آنرا به سینه می‌زنند، به مجلس مهمانی، فاتحه خوانی، بذله گویی و خیمه شب بازی ... مشابه و مرادف می‌گردد. بنابراین هیچ مبارزه چه بسا انقلابی، نمی‌تواند بدون هدف و غرض باشد؛ و هیچ فرد و نیروی آنهم انقلابی، نمی‌تواند بدون هدف، وظیفه و غرض باشد، زیرا در جامعه و جهانی طبقاتی، که بنیانش برظلم، ستم، زورگویی، بیعدالتی و نابرابری‌های گوناگون اجتماعی استوار می‌باشد، هیچ کیش، آیین، علم، حرکت و مبارزه، بدون هدف و غرض وجود نداشته و نمی‌تواند وجود داشته باشد.

اما هدف، غرض و آماج مبارزه یک نیروی واقعا انقلابی و نه مدعی کاذب انقلاب، چنانچه روشن است، همانا مناسبات سیاسی اجتماعی ستمگرانه، جابرانه و استثمارگرانه حاکم برجامعه و نیروهای ارتجاعی طرفدار حفظ همان مناسبات (امپریالیسم، ارتجاع و پادوان رنگارنگ فرهنگی شان) می‌باشد که سد راه رشد و تکامل اجتماعی جامعه می‌باشند. با این نگرش و ملاک‌های اساسی است که غرض مندی یک نیروی متعهد انقلابی را می‌شود و می‌بایست تبیین و شناسایی کرد؛ و این خود، بنیان استراتژی انقلابی "جبهه... " و سیاست‌های برخاسته از آن، و در واقع برهان وجودی آنرا تشکیل می‌دهد.

مبرهن است که هدف، غرض، رسالت و وظیفه شناسی تاریخی اعلامیه نویسان یا همان مدعیان کاذب انقلاب و مبارزه انقلابی، با این نگرش و ملاک‌های تبیین کننده آن، هیچگاهی سازگاری نداشته و نمی‌تواند داشته باشد؛ آنها رسالت و وظیفه تاریخی خودشان را، موضعگیری در قبال **حملات غیر مسنولانه و غرض مند به نیروهای انقلابی** قلمداد نموده و با چنین مستمسکی است که انتشار اعلامیه شان را هم توجیه می‌نمایند؟!؟!!

آنها نه با انقلاب و مبارزه انقلابی یا بگفته خود شان "تحلیل حوادث و وقایع روزمره"، در راستای تحقق دگرگونی مناسبات سیاسی اجتماعی حاکم کاری دارند؛ چون انجام این رسالت را، چنانچه در تبیین شان از مقوله انقلاب اجتماعی مطالعه نمودیم، به یک نیروی خارق العاده ماورای طبیعی احاله می‌نمایند!

آنها نه در رابطه با اوضاع و موقعیت کنونی جامعه، یعنی در قبال اشغال کشور بدست نیروهای متجاوز امپریالیستی، ویرانی‌ها، کشتارها، شکنجه‌ها و باقی مصایب، بدبختی‌ها و آلام بی‌شمار حاصل از آن، در یک کلام در قبال سرنوشت مردم و جامعه، موضع داشته طوریکه در این زمینه در طی همین چهار سال، یک حرف، یک عبارت، یک حرکت کوچک اعتراضی شان را کسی نشنیده و ندیده است!

آنها هیچ گفتنی و هیچ حرکتی در ضدیت با لشکر ارتجاع و دولت دست‌نشانده امپریالیست‌ها در کابل ندارند، چون خود از طریق هم‌رزمان و هم‌قماشان خویش در آن سهیم می‌باشند!

خلاصه که هواداران کاذب جنبش انقلابی نمیتوانند حداقل در طی همین چهارسال از حیات سیاسی جامعه، هیچ اثر، حرکت و فعالیت عملی محسوس و ملموسی از خویش، در راستای اهداف و وظایف

انقلاب و مبارزه انقلابی بدست دهند! با این وجود، اما این حق و اجازه را بخود میدهند که بدیگران بدینسان اندرز داده و بگویند:

"چقدر ساده و بی مصرف خواهد بود با دهان گشاد و چشمان تنگ، دست در جیب نهادن و با پاهای بیحرکت از دور به تماشا ایستادن و آنگاه بيمورد ديگران را زیر پا نمودن و پیکره آنچنانی را به نمایش گذاشتن!"

اینکه کی ها دست در جیب و با پاهای بدون حرکت، از دور اوضاع را نظاره می نمایند؛ و چه کسانی در متن حوادث قرار داشته و یا در قبال اوضاع و رویداد های جامعه موضعگیری دارند، قضاوت را بخوانندگان میگذارم.

اینجا هم، حق با اعلامیه نویسان میباشد که ما را بخاطر عدم رفت و آمد به سفارت امریکا و بخاطر عدم همکاری با اشغالگران امپریالیست و دولت دست نشانده شان در کابل، اندرز بدهند، توییح نمایند، و بلاخره تهدید به ترور کنند!

اما یگانه اثر و موضعگیری غیر قابل انکار اعلامیه نویسان که برای همیشه بعنوان یک طوق لعنت، بگردن شان آویزان خواهد ماند، همین اندرزنامه یا دقیقتر بگوئیم، ترور نامه ذلتبار ایشان، ظاهرا در قبال همان اظهاریه کوتاه

"رهباب" در مقدمه "هذیان های فرهنگیان" میباشد!!! یعنی اظهاریه چهار سطر "رهباب" برای اینان، از تجاوز و اشغال امپریالیستی، قتل، کشتار، اهانت، بی حرمتی و هزاران بدبختی دیگر بدست لشکر امپریالیسم و ارتجاع در حق خلق های زحمتکش و در حق یک ملت تحت ستم، بمراتب عمده، اساسی و تعیین کننده میباشد!

عبارت دیگر، در قاموس اندیشه های اینان، دفع "حملات غیر مسئولانه و غرض مند" رهباب به نیروهای انقلابی، در حکم رسالت انقلابی و وظیفه شناسی تاریخی ایشان میباشد، اما موضعگیری در قبال تجاوز و اشغال امپریالیستی و جنایات بی پایان لشکر امپریالیسم و ارتجاع، امری خارج از قلمرو اندیشه و عمل انقلاب و مبارزه انقلابی؟؟؟!

من در این یادداشت، هر جایکه ایجاب می نمود، دیدگاه خویش پیرامون اهداف، وظایف و مسئولیت های انقلابی و دلایل آن را به تکرار بیان داشته ام که در موقعیت کنونی، همانا مبارزه برای نیل به آزادی ملی و استقرار دموکراسی مردمی و تأمین عدالت اجتماعی میباشد؛ اینها، چنانچه روشن است، مبرم ترین و حیاتی ترین اهداف، وظایف و مسئولیت هایی میباشد که هر نیروی انقلابی واقعا صادق و متعهد، مکلف است در راستای نیل بدان، در هر سطح و پیمانیه و به هر شکلی که مقدور باشد، مبارزه نماید؛ این مبارزه و دستیابی به اهداف آن، اما مکن نیست با مصاحبت با سفیر امریکا، با همکاری عملی با امپریالیسم و ارتجاع در دولت دست نشانده کابل و... عملی گردد! پس اعلامیه نویسان در واقع، نه در دفاع از نیروهای انقلابی، بلکه در دفاع از ضد انقلاب است که اعلامیه خودشان را انتشار داده اند! ورنه آیا این جزو رسالت و وظیفه یک نیروی واقعا انقلابی نیست که در خلال همین چهارسال تجاوز امپریالیستی و اشغال کشور، و بار سنگین مصایب و بدبختی های بی شمار برگرده مردم ستمدیده کشور، حتی یکبار هم که شده، علیه تجاوز، اشغال و جنایات امپریالیسم و ارتجاع موضعگیری نموده و بدین مناسبت یک اعلامیه پی انتشار بدهد؟

کجاست آن رسالت و وظیفه انقلابی؟! کجاست آن خط درخشان تاریخی؟! و کجاست آن مشی مستقل ملی و مقاومت استوار بیست و پنج ساله؟!

ایجاب می نماید تا بازهم و به تکرار از این هواداران کاذب انقلاب و جنبش انقلابی پرسیده شود که منظور شان از نیروهای انقلابی چه بوده، و این کتگوری در مرحله کنونی، شامل کدام اقشار، طبقات و لایه های اجتماعی، کدام احزاب، سازمان ها و گروه های سیاسی میگردد؟

علائق و پیوند های اعلامیه نویسان با آن نیروهای انقلابی، بر محور کدام اهداف و منافع مشترک، و برچه بنیان های ایتولوژیک - سیاسی استوار میباشد؟

کافی است بخاطر روشن شدن ذهن خواننده این سطور، اگر یک نمونه یی هم از این علایق خودشان را شاهد بیاورند!

آنچه اما واضح و مبرهن است، همانا علایق و همکاری های ایشان در گذشته با اشغالگران شوروی، با دولت دست نشانده خلقی ها و پرچمی های وطنفروش و دستگاه جهنمی و آدمکش "خاد"، با نیروهای ارتجاعی اسلامی، با شورای بدنام دموکراسی، با نهضت ملی به رهبری جلیل شمس ها، مجددی ها و ... و بلاخره در موقعیت کنونی با اشغالگران امریکایی و دولت دست نشانده کرزی میباشد!

حال باید پرسید که کدام یک از نیروهای شامل در این فهرست دور بدراز، به جرگه نیروهای انقلابی منسوب میباشد؟

اما پیش از همه، از اعلامیه نویسان باید پرسید که آیا از نظر آنها، امپریالیست های امریکایی و متحدین شان اصلا به افغانستان تجاوز نموده اند؟ آیا کشور را اشغال کرده اند؟ آیا دولت کابل، یک دولت دست نشانده ضد ملی و ضد مردمی میباشد و یا خیر؟

پاسخ صریح و قاطع به این پرسش ها در حرف هم که شده، اگر نه انقلاب و ضد انقلاب، حداقل مرز میان جایگاه یک جریان آزادیخواه و میهن پرست، و یک گروه خادم امپریالیسم و ارتجاع را، از هم متمایز خواهد ساخت.

جالب است که اعلامیه نویسان، چنانچه تذکار یافت، ثقلت و سنگینی همین چهار سال تجاوز و اشغال امپریالیستی، ویرانگری ها، خانه خرابی ها، کشتار و شکنجه و جنایات بی شمار امپریالیسم و ارتجاع در حق مردم ستمدیده افغانستان را ندیده و احساس نمایند، و بنابراین در قبال همه، یک حرف و کلمه یی هم نگویند، اما حمله چهار سطری "رهباب" در مقدمه "هذیان های فرهنگیان" را دیده و از آن، چنان بخشم و غلیان آمده و چنان رگ غیرت شان باد نماید، که برای دفع آن، نه تنها موضعگیری، بلکه تهدید به حرکت فزیک تروریستی هم نمایند!!!

در اعلامیه می نویسند:

"چندی قبل به مطلبی تحت عنوان "هذیان های فرهنگیان" در نشریه بنام قطب نما برخوردیم. نویسنده مقاله که خود را "رهباب" قلمداد نموده است در قسمتی از نوشته اش ره به ترکستان برده به بیراهه توهمات پیوسته و ظالمانه یک خط فکری مشخص با پیشینه درخشان تاریخی و یکی از علمبرداران واقعی و استوار مقاومت مردم علیه استعمار و ارتجاع در طی دو نیم دهه گذشته را به افترا می بندد ..."

البته در بالا و همینطور در مباحث قبلی پیرامون واقعیت نوشته "رهباب" که متن کامل آن در چهار شماره "قطب نما" به نشر رسیده است، بقدر کفایت صحبت نموده و بتکرار مستدل ساختیم که موضوع آن نوشته، مخاطبین آن و آماج نقد روشنگرانه انقلابی اش، چه کسانی میباشد، اما اینکه اعلامیه نویسان، توطئه گرانه از افترا در حق "یک خط فکری با پیشینه درخشان تاریخی و..." صحبت

می نمایند، من لازم نمی بینم تا بیش از این وقت خود و خواننده را بدان ضایع نمایم. اینکه آن علمبرداران واقعی و استوار مقاومت ضد استعماری و ضد ارتجاعی بیست و پنج ساله کی ها هستند؟ اینکه آیا رفت و آمد به سفارت امریکا، اشغال پست های دولتی به سوبه وزیر، معاون وزیر و... در دولت دست نشانده کرزی هم، بخشی از همان مقاومت ضد استعماری و ضد ارتجاعی میباشد یا نه؟

اینکه آیا اعلامیه نویسان خود به جرگه همان علمبرداران واقعی و استوار مقاومت ۲۵ ساله تعلق دارند یا خیر؟ آنها باید به همه پاسخ بدهند؛ لازم نیست که از گذشته ها صحبت نمایند؛ کافیت که برای نشان دادن همین مقاومت درخشان ضد استعماری و ضد ارتجاعی و معرفی علمبرداران آن، فقط در همین چهار سال اشغال کشور بدست امپریالیست ها، یک مثال و نمونه زنده و اثباتی - چه در حرف و چه در عمل - ارائه نمایند. همین نمونه کوچک اثباتی موجب خواهد شد تا خوانندگان و از جمله "رهباب" از "بیراهه توهم" بدرآمده و براه راست یعنی راه انقلاب هدایت شوند؛

آیا چنین اقدامی، همچنان بخشی از "رسالت و وظیفه شناسی تاریخی" یک نیروی انقلابی نمی باشد؟

اعلامیه نویسان میگویند که "رهباب" در **قسمتی از نوشته اش** (یعنی در همان اشاره کوتاه در مقدمه مقاله) ره به ترکستان برده و به بیراهه توهمات پیوسته...

پس آنها ظاهراً به خود مقاله، به افکار، استدلال ها ... و بلاخره به نتیجه گیری های آن کاری ندارند! پرسش اینست که آیا اعلامیه نویسان بجز همان **قسمت** از نوشته "رهباب" باقی مطالب و مندرجات آنرا که بطور بسیار صریح، گویا، سیستماتیک، مشرح و همه جانبه، یک خط تسلیم طلبانه یعنی یک خط فکری ضد ملی و ضد انقلابی را که در نامه سرگشاده "جمعی از فرهنگیان روشنفکر" بازتاب یافته و "رهباب" آنرا به شلاق نقد انقلابی میگیرد، پذیرفته اند؟

اگر آری، پس چگونه است که نویسنده یک مقاله بسیار مفصل که صفحات بسیاری از چهار شماره یک نشریه انقلابی را بخود اختصاص داده است، همه مواضع، تحلیل ها و استنتاج هایش قابل قبول، یعنی درست، برحق و انقلابی باشد، ولی با این وجود، فقط در **قسمتی از آن** و آنهم در یک اشاره کوتاه رمزگونه در مقدمه، ره به ترکستان برود، به بیراهه توهمات پیوندد، تا آن حدی که به زعم اعلامیه نویسان به یک خط انقلابی و علمبرداران آن از پشت خنجر بزنند؟!

البته جدا امکان دارد که یک عنصر انقلابی هم، گاهی در گوشه یی از بیان یک فکر، در تشخیص بخشی از یک مسئله، در قسمتی از ارزیابی و تحلیل، در قسمتی از تدوین یک اثر انقلابی، دچار خطا و اشتباه گردد؛ اما این خطا و اشتباه فرضی و احتمالی، طوری نخواهد بود که سیاه را سفید، و سفید را سیاه وانمود سازد!

جسامت خطا و اشتباه فرضی در یک اثر انقلابی، بحدی نمی رسد که واقعیت عینی اثباتی را معکوس جلوه داده یعنی آنرا جعل و تحریف نماید، که در آنصورت، آن اثر در مجموع و نه **قسمتی از آن** و صاحبش، یک اثر و یک شخص غیر قابل پذیرش و غیر انقلابی خواهند بود. چگونه ممکن است که یک اثر مجموعاً درست و انقلابی باشد، و اما در **قسمتی از آن** به خط درخشان انقلابی تاریخی و علمبرداران آن از عقب خنجر زده شود؟! یعنی یک اثر هم انقلابی باشد، و هم ضد انقلابی!

تصور چنین احتمال بدور از منطق، تنها در قاموس اندیشه و تخیل و ریاکاری های توطئه گرانه اعلامیه نویسان هجامایی - سامایی امکان پذیر میباشد و بس! برعکس، چنانچه اعلامیه نویسان مجموعه مقاله "هذبان های فرهنگیان" را قبول نداشته باشند - این احتمال وارد است - پس چرا صراحتاً در

قبال آن موضعگیری ننموده و وارد بحث و جدل سیاسی نمی گردند، تا به قسمتی از آن، آنجاییکه آشکارا دم شان در تله گیر کرده است، پرخاش نموده و به پند و اندرز ضد انقلابی و تهدید به ترور متوسل میگردند؟!

مگر نه اینست که **موضعگیری و دفاع از نیروهای انقلابی، رسالت و وظیفه تاریخی** ایشان میباشد؟!؟!

مگر نه اینست که برخلاف دیگران، پاهای اعلامیه نویسان بسیار پرتحرک، دهان شان تنگ، چشمان شان گشاد بوده و با آستین های بالا کشیده، البته نه از دور، بلکه در متن حوادث و رخداد های جامعه، سرگرم رزم و پیکار انقلابی ضد امپریالیستی و ضد ارتجاعی میباشند؟!؟!

اما چنانچه که گفته شد، اعلامیه نویسان که جرأت و شهامت سیاسی موضعگیری در قبال مندرجات "هذیان های فرهنگیان" و دفاع از عملکرد های رسوای خود شان را ندارند، نتیجتاً به ریاکاری و توطئه گری متوسل گردیده و خود شان را در پشت نام شهدای پرافتخار جنبش انقلابی کشور پنهان میسازند! آنها می نویسند:

"چقدر سبکسرانه و غیر مسئولانه است که حرکت سیاسی و تاریخی را که با ایثار خون صدها فرزند انقلابی، مشی مستقل ملی و انقلابی را در سرزمین ما ترسیم کرده و در تمام دوران حیات سیاسی اش به آن سخت وفادار مانده و از منافع زحمتکش ترین طبقات و اقشار جامعه با تمام توان دفاع کرده است، مورد تهمت قرار داد."

البته خواننده این عبارات متوجه خواهد بود که تمام مباحث تاکنونی "در سراشیب" ، بر همین ادعای بی پایه اعلامیه نویسان و نتیجه گیری اغواگرانه ایشان، با قاطعیت خط بطلان کشیده است؛ بنابراین در رد این ادعا، در اینجا از تکرار مکرر احتراز میگردد. البته آنها به اینهم اکتفا ننموده، طوریکه با دنبال نمودن نتیجه گیری خویش، اینبار عنصر تازه ای را به نحوه استنتاج، استدلال و قضاوت شان وارد میسازند! مکث کوتاهی بر اظهاریه جالب و خواندنی ایشان در زمینه، لازمی میباشد:

"چقدر ساده و بی مصرف خواهد بود، با دهان گشاد و چشمان تنگ، دست در جیب نهادن و با پاهای بیحرکت از دور به تماشا ایستادن و آنگاه بيمورد دیگران را زیر پا نمودن و پیکره آنچنانی را به نمایش گذاشتن!".

این هم نمودی است از حکم و قضاوت "سیاسی انقلابی"! اعلامیه نویسان هجامایی - سامایی بر "هذیان های فرهنگیان" رهیاب، و نمونه یی گویا از سطح دانش سیاسی و فرهنگ مبارزاتی به اصطلاح "علمبرداران واقعی و استوار مقاومت مردم علیه استعمار و ارتجاع"!

بیهوده خواهد بود چنانچه سعی شود در اینجا، بر این اظهاریه و نحوه قضاوت آن، و بر تک تک کلمات ردیف شده اش در کنار هم، بطور جدی و به تفصیل بحث شود؛ کدام واژه و مقوله سیاسی - نمی گویم سیاسی انقلابی - در این اظهاریه بکار رفته است؟! این اظهاریه بازگو کننده چه مفهوم و محتوای سیاسی بوده و با چه استدلالی؟!

با چنین اظهاریه و کاربرد چنان کلماتی، چنانچه پیوندش را با مجموعه ادعا ها، لافزنی ها و گزافه گویی های شان در سیاق کلی اعلامیه مدنظر داشته باشیم، میخواهند بخوانندگان گویا تلقین نمایند که ایشان، یعنی همان "علمبرداران واقعی مقاومت 25 ساله مردم علیه استعمار و ارتجاع (!)، گویا در متن حوادث و رویداد های خونبار جامعه قرار داشته و سرگرم رزم و پیکار آزادیخواهانه انقلابی میباشند؛ در حالیکه کسانی چون "رهیاب" دست در جیب و با پاهای بیحرکت ... از دور به تماشا ایستاده و در

بهترین حالت و آنهم بیمورد، به همین "علمبرداران واقعی مقاومت آزادیبخش" از پشت خنجر می زنند!!!

آیا میشود این اظهاریه را طور دیگری فهمیده، و از آن درک و استنباط دیگری نمود؟ چنین استنتاجی البته برای خواننده ای که "هذیان های فرهنگیان" را نخوانده؛ از سیر عملی رویداد های جامعه و جریان پیشرفت مبارزه انقلابی آگاهی لازم نداشته؛ و بالآخره با گذشته و حال اعلامیه نویسان هم نا آشنا باشد، کاملاً طبیعی و منطقی خواهد بود؛ اما مفهوم، و بنابراین ارزش واقعی این اظهاریه زمانی متحقق، و در نتیجه طشت رسوایی های اعلامیه نویسان، وقتی بصدا میآید که خواننده متجسس و نکته سنج بکوشد "هذیان های فرهنگیان" را بدقت مرور نموده، گفتار اعلامیه نویسان را با عمل شان محک زده، و بنابراین براین واقعیت عینی اثباتی، وقوف حاصل نماید که "علمبرداران کاذب مقاومت ضد استعماری و ضد ارتجاعی" نه در متن حوادث و رویداد های روزمره زندگی در جامعه، بلکه همانند "رهبان" در فاصله هزارها مایل دور، یعنی در اروپا بسر می برند! با این تفاوت بنیادین که "رهبان" و امثال "رهبان"، با وصف دوری تحمیلی و بعد مسافه، در حد توان و امکانات شان، بذرایع گوناگون و بطور اثباتی، درگیر مبارزه آزادیخواهانه انقلابی میباشند؛ در حالیکه "علمبرداران کاذب مقاومت..." البته نه "دست در جیب و با پاهای بیحرکت..."، اگر عده ای از آنها در اروپا بی شرمانه دروغ می گویند، لاف می زنند، گزافه می گویند، و در بهترین حالت مبارزه زیر لحافی می نمایند؛ عده دیگری از آنها در کابل، بطواف کعبه آمال خویش یعنی به سفارت امریکا رفت و آمد نموده، و کسانی از ایشان هم، با قرار گرفتن در پست های بالایی دولت دست نشانده کابل، یعنی در همسویی با امپریالیسم و ارتجاع، به میهن، مردم، و سرنوشت شان خیانت می نمایند. پس آنها بیهوده می کوشند که با دروغگویی، ریاکاری و لافزنی، هویت حقیقی خودشان را پنهان ساخته، و واقعیت ها را جعل و تحریف نمایند؛ آنها این شهامت را هم ندارند، که واقعیت را آنطوری که هست بیان داشته، و از کارنامه های خاینانه و ننگین خودشان که بوی متعفن آن، مشام هر انسان آزاده را می آزد، دفاع نمایند!

ادامه اعلامیه نویسان و "هذیان های فرهنگیان"

من در متن این مقاله، بارها خاطر نشان نموده ام که اعلامیه نویسان هجامایی - سامایی فاقد یک شهامت اخلاقی سیاسی میباشند؛ این شناخت ما به کدام اصل و ضابطه سیاست انقلابی استناد داشته، و مبنای اثبات عملی آن چه میباشد؟

ناگفته پیداست که در اینجا، نه سجایای شخصی، بلکه اخلاق سیاسی آنها بمثابه یک پدیده اجتماعی، مطمح نظر میباشد. هیچگونه تناسب سیاسی منطقی میان گفتار و کردار اعلامیه نویسان وجود ندارد؛ آنچه را که ادعا می نمایند، دروغ میباشد؛ آنچه را که می گویند، یا انجام نمی دهند، و یا اینکه در صورت انجام و ارتکاب خطا و خیانت، در زیر بار مسئولیت سیاسی اخلاقی آن نمی روند!

احساس مسئولیت در برابر اجتماع و احترام و تمکین بر وجدان و قضاوت جمعی، با اندیشه و عمل ایشان ناسازگار است، چون همه بجز خودشان را، نادان، بی شعور، کور و نابینا، و بنابراین فاقد هرگونه صلاحیت و درایتی می انگارند!

آنها همواره خودشان را مافوق همه، و میرا از هرگونه خطا، اشتباه و خیانت دانسته اند، برای اینکه خیانت های خودشان را هم از جمله افتخارات می شمارند!

پس در نظر آنها رابطه و مرز میان ارزش و ضد ارزش دیگر کاملاً مخدوش گردیده است؛ سیر حرکت آنها گویا همیشه در یک خط مستقیم و رو به اعتلا بوده است، زیرا آنها "انقلابیونی" مادرزاد هستند، که ۲۵ سال آزرگار، علمبردار واقعی و استوار مقاومت ضد استعماری و ضد ارتجاعی بوده و کنون هم سخت به این مثنی وفادار میباشند!

آنها خط تسلیم طلبانه خویش را هم بدینسان، با برنامه انقلابی بنیانگذاران (ساما) بعوض گرفته، و خویشتن را مظهر درخشان آرمان تاریخی توده های زحمتکش خلق در جامعه می شمارند، توگویی در حرف و عمل ایشان است که منافع همه زحمتکشان تجلی می یابد! شاهد گویای همه این روده درازی های ایشان هم، همانا ملاقات با سفیر امریکا؛ همسویی و همکاری عملی با دولت دست نشانده، یعنی سجده نمودن بر آستان امپریالیسم و ارتجاع و بوسه زنی بر ساطور خونچکان شان میباشند!!!

باری، از نظر آنها "رهباب" و امثال رهباب "دست در جیب و با پاهای بیحرکت از دور به تماشا ایستاده و بیمورد دیگران را زیرپا می نمایند" اما این علمبرداران کاذب مقاومت واقعی ضد استعماری و ضد ارتجاعی نه در اروپا، بلکه در میان توده های زحمتکش خلق در کشور ماوی گزیده و سکاندار موج خروشان انقلاب آزادیبخش ضد امپریالیستی و ضد ارتجاعی جامعه میباشند! زهی بیشرمی، دیده درایی و لافزنی!!!

لافزنی حقیرانه اعلامیه نویسان، آنها را چنان سرمست ساخته، که از خویشتن خویش هم غافل گشته اند؛ آنها با خواندن همان قسمت مورد نظر از اظهارات "رهباب" در مقدمه "هذیان های فرهنگیان"، گویا به یک کشف خارق العاده ای نایل آمده که بموجب آن، نه فقط تمام مبانی فکری و استدلال "رهباب" را واژگون، بلکه کره مریخ را هم توگویی فتح و تسخیر نموده باشند! آنها این کشف خارق العاده شان را با یک تفرعن و اتکاء به نفس بسیار خنده آوری، بدینسان در اعلامیه شان مسجل می سازند:

{ آقای "رهباب" در ادامه می نویسند (اینکه نامه سرگشاده عملاً توسط همین ها انتشار یافته باشد یا خیر، اما محتوای آن، با دیدگاه ها و مواضع اعلام شده ایشان از طریق امواج بی. بی. سی بطور مثال، کاملاً مطابقت مییابد، که نمیشود در آن شک نمود)}. اینجاست که اعلامیه نویسان کشف خودشان را به رخ دیگران کشیده و چنین اظهار نظر می نمایند:

"این اعتراف ایشان بسیار مهم و قابل توجه است. آقای رهباب خود هم مطمئن نیست که چه کسانی این نامه را نوشته اند ولی بر پایه حدسیات خود بدون کوچکترین احساس مسئولیت و ناراحتی وجدان به دیگران برچسپ می زنند و با دیده درایی تمام عیار می نویسند که با مواضع اعلام شده ایشان از طریق بی. بی. سی مطابقت دارد. ما از شما می پرسیم آقای رهباب چه کسی و چه وقت بنام "آزادیبخش" از بی. بی. سی مواضع خود را گفته است؟ مگر این تراوشات یک ذهن بیمار نیست؟ (تأکید بر عبارات از من است)

اعلامیه نویسان هجامایی - سامایی که جرأت موضعگیری در قبال مندرجات "هذیان های فرهنگیان" رهباب را نداشته اند، خودشان را، چنانچه ملاحظه می نمایم، گویا با سایه وی، یعنی با گوشه

معینی از اظهارات "رهیاب" در مقدمه مقاله، و آنهم نه بشکل کامل و با حفظ امانت داری درگیر نموده اند!

آنها در ثبت **کشف درخشان** خویش، انگار که واقعا به مقدمه "هذیان های فرهنگیان" استناد می نمایند!

راستی کشف آنها چیست، و چه چیزی را کوشیده اند ثابت نمایند؟ آنها چگونه و به چه واقعیتی استناد می نمایند؟ بلاخره موضوع مورد منازعه و اعتراض آنها چه میباشد؟ پاسخگویی به همین پرسش ها و بررسی شان، بنوبه خودش بر موضوع مورد مناقشه هم، روشنی لازم افکنده و در نتیجه، شیوه برخورد، معنا و مدلول و سر انجام ارزش واقعی اظهارات اعلامیه نویسان و هدف از آن را برملا خواهد ساخت.

"کشف درخشان" اعلامیه نویسان، گویا همان **اعتراف** جالبی است که "رهیاب" می نماید؛ اعتراف به اینکه وی به **یقین نمی داند که ناشرین نامه سرگشاده فرهنگیان، چه کسانی هستند!**

با همین "کشف" و همین **اعتراف و اقرار** است که اعلامیه نویسان گویا قادر گردیده اند، خطا، انحراف و جرم "رهیاب" را ثابت نمایند، و این زمانیست که فاتحانه عربده کشیده و بخوانندگان می نویسند: ببینید که رهیاب چگونه "بر پایه حدسیات خود بدون کوچکترین احساس مسئولیت و ناراحتی وجدان به دیگران برچسپ می زند" !!!

اعلامیه نویسان، چنانچه تذکار یافت، برای نیل به این "کشف درخشان" و اثبات آن، به اظهارات "رهیاب" در مقدمه مقاله اش، گویا استناد نموده اند!

این چگونه استنادی میباشد، و واقعیت اظهارات رهیاب چیست؟

اظهارات اعلامیه نویسان هجامایی - سامایی البته، نه برعین واقعیت، بلکه بر یک شالوده مسخ شده و گمراه کننده از واقعیت و آنهم بدور از اصل صداقت انقلابی و امانت داری علمی بنیانگذاری شده است! در واقع آنها آگاهانه خودشان را با سایه "رهیاب" درگیر ساخته اند، و نه با خود رهیاب! یعنی آنها اظهارات "رهیاب" از همان مقدمه "هذیان های فرهنگیان" را نه از آغاز و با حفظ تسلسل منطقی افکار آن، بلکه رندانه، مزورانه، بشکل کاملا نیم بند و انتزاعی درج اعلامیه خویش نموده اند! آنها این شهامت را در خود ندیده اند که در استناد خویش، کلیت اظهارات مقدمه "رهیاب" را مورد مذاقه قرار بدهند!

از اینجاست که نه تنها "کشف" شان پوچ میباشد، بلکه استناد شان هم بی پایه و بی اساس است که با موضوع مورد منازعه و اعتراض آنها، هیچگونه ارتباطی نمی یابد.

آنها راجع به "نامه سرگشاده فرهنگیان" هیچ چیزی ننوشته، و اظهارات مقدمه "رهیاب" را هم، که چرا و چگونه خواننده را برای وارد شدن بدان، رهنمون میگردد، مسکوت میگذارند!

"رهیاب" در همان اشارات سه چهار سطری در مقدمه مقاله خود، مدعی شده است که مندرجات "نامه سرگشاده فرهنگیان روشنفکر" همچنان بیانگر مواضع و دیدگاه های **عده ای** از روشنفکرانی میباشد که **زمانی** خودشان را "آزادببخش" می نامیدند و اینک سر و کله شان از سفارت امریکا بیرون میشود.

آیا کشف، استناد و اثبات اعلامیه نویسان، با آنچه که بدان اعتراض نموده اند، اندکترین ارتباطی می یابد؟ خیر!

بیاپید برای پاسخ به همه پرسش‌ها و درک دقیق توضیحات بالایی و براین مبنای، برای دستیابی به یک قضاوت مستند و مستدل که ادعای بی‌پایه و اغواگرانه اعلامیه نویسان را باطل می‌سازد، به خود اظهارات "رهیاب" در مقدمه مقاله اش مراجعه نموده، و آنرا عینا و در کلیت آن، و نه دم بریده، بازخوانی نماییم.

امیدوارم که در این بازخوانی، خواننده علاقمند مرا با صبر و شکیبایی همراهی نماید، زیرا من در همان دیباچه "درس‌رأشیب" متذکر شده بودم که برخلاف موضع‌گیری کلی و مختصر "جبهه متحد..."، من سعی خواهم نمود تا تمام مندرجات و ادعای دروغین اعلامیه نویسان را در جزئیات، به زیر ذره بین برده و همه را با تفصیل مقتضی، و با استدلال و برهان انقلابی به بحث و ارزیابی بگیرم.

باری، "رهیاب" بررسی نامه سرگشاده یعنی "هذیان‌های فرهنگیان" خودش را در "قطب نما" شماره ۶، صفحه ۸ با این مقدمه، چنین آغاز می‌نماید:

"دو روز قبل نامه سرگشاده ای بدستم رسید که در خطاب به رئیس جمهور "منتخب مردم افغانستان" نگاشته شده است...

نامه که بنام "جمعی از فرهنگیان و روشنفکران افغانستان" سخن می‌گوید، **ظاهرا مشخص نمی‌سازد که این حضرات چه کسانی هستند؟! نه در پای نامه، اسمای نگارندگانش درج شده است، و نه در متن آن، به هویت فردی و تعلق گروهی یا سازمانی این "جمع" اشارتی!** بنابراین اگر قرار باشد که "زعیم منتخب مردم" از نظرات رهگشایانه و اندرزه‌های صمیمانه فرهنگیان مورد نظر، واقعا فیض ببرد، معلوم نیست که با کی‌ها، چگونه و در کجا تماس حاصل نماید!"

تا همینجا از اظهارات مقدمه "رهیاب"، ملاحظه می‌شود که وی، در تخالف با دروغ شاخدار اعلامیه نویسان، هیچ ادعایی و اظهار نظری ننموده است که نویسندگان یا انتشار دهندگان نامه سرگشاده فرهنگیان، چه کسانی می‌باشند، هویت فردی و تعلق گروهی یا سازمانی شان چه می‌باشد؛ برعکس از اینکه در پای نامه، امضای نویسندگان درج نشده است، و اینکه هویت فردی و تعلق گروهی و سازمانی انتشار دهندگان این نامه، مجهول مانده است، از این شیوه نامه نویسی سیاسی، شخص "رهیاب" شگفت زده هم شده است، طوریکه این شگفت خودش را در همه جا، با علامت تعجب بیان نموده است، زیرا در نبود امضا، نه خوانندگان، نه "رهیاب" و نه هم قبل از همه، مخاطب نامه که شخص "زعیم منتخب مردم" باشد، هیچکدام نمی‌توانند بدانند که نویسندگان و انتشار دهندگان آن کیانند!

از همینجاست که "رهیاب" هم، اصولا و منطقا این حق را بخود نداده است، که بدون سند و مدرک اثباتی، خودسرانه، غیرمسئولانه و غرض مند و در خیال خودش، برای "نامه سرگشاده فرهنگیان و روشنفکران افغانستان"، نویسندگان و انتشار دهندگان اختراع نماید؛ یعنی "رهیاب" در اینجا، مرتکب هیچ جرم و اشتباهی نگردیده، تا در جای دیگری از نوشته خودش، به زعم اعلامیه نویسان، مجبور می‌بود بدان اعتراف نماید. پس تهمت اعلامیه نویسان و "**کشف درخشان**" شان کاملا بی‌پایه، بی‌اساس و پوچ می‌باشد.

افزون برآن، "رهیاب" در مقدمه خود پیرامون نامه سرگشاده "جمعی از فرهنگیان و روشنفکران افغانستان" بازهم مسئولانه، با حزم و احتیاط و با رعایت اصل امانت داری علمی و مطبوعاتی عمل نموده و حتی از این، یک گام جلو تر هم حرکت می‌نماید، و آنهم زمانیکه در ادامه اظهارات قبلی، بلافاصله قید می‌نماید:

"از جانب دیگر، عنوان "جمعی از فرهنگیان و روشنفکران" یک کتگوری بسیار عام و نامشخصی را تداعی می نماید؛ هستند فرهنگیان و روشنفکرانی که نه تنها نمی خواهند هرگز با جمع فرهنگیان مورد نظر و با این قماش روشنفکران، اشتباه گرفته شوند، بلکه مواضع اعلام شده در همین نامه سرگشاده را، ننگ و عار به فرهنگی میدانند که می خواهند از آن با افتخار نمایندگی نمایند." چرا "رهباب" در ادامه اظهارات قبلی از مقدمه خود، بلافاصله به موجودیت طیف های مختلف قشر فرهنگی و روشنفکر اشاره می نماید و ضرورت اینکار در کجاست؟

برای اینکه نامه سرگشاده، نه با نام اشخاص مثل علی، حسن، زید، تقی، حسین وغیره، نه بنام کدام گروه و سازمان مشخص سیاسی مثل هجاما، ساما، شورای دموکراسی، حزب کمونیست، جبهه متحد... وغیره، بلکه بنام "جمعی از فرهنگیان و روشنفکران افغانستان" انتشار یافته است؛ و از آنجاییکه عنوان "جمعی از فرهنگیان و روشنفکران افغانستان" به باور "رهباب"، یک کتگوری عام و نامشخص میباشد؛ از آنجاییکه این کتگوری، هم فرهنگیان و روشنفکران خادم امپریالیسم و ارتجاع و هم روشنفکران میهن پرست، آزادیخواه، انقلابی ضد امپریالیسم و ضد ارتجاع را شامل میگردد، "رهباب" لازم دیده است تا بر ضرورت تفکیک میان همین دو سنخ فرهنگی تأکید نموده، مرز مشخص و تضاد ماهوی بنیادین و آشتی ناپذیر شان را بخط درشت نشانی نماید. علت و اهمیت این تأکید "رهباب" در چه میباشد؟

برای اینکه غلط فهمی نشده باشد؛ برای اینکه باب هر نوع سوء تفاهمی مسدود شده باشد؛ برای اینکه مجموعه خوانندگان "نامه سرگشاده" و قبل از همه، مخاطب آن، یعنی همان "زعیم منتخب مردم" در درک و شناخت از هویت حقیقی انتشار دهندگان "نامه" دچار سردرگمی، گمانه زنی و حدسیات نشده باشند و... "رهباب" لازم دانسته است که پیشاپیش یعنی حتی در مقدمه خود، توجه خواننده را نه تنها به ضرورت تفکیک میان دو سنخ فرهنگی و روشنفکر معطوف نماید، بلکه همچنان اعلام نماید که این نامه سرگشاده، به روشنفکران و فرهنگیان آزادیخواه، انقلابی نه اینکه نمی تواند نسبتی و قرابتی داشته باشد، بلکه این طیف فرهنگیان و روشنفکران، از مواضع اعلام شده در این نامه، ننگ و عار دارند. برای تأکید بیشتر و برای مستدل ساختن و اثبات همین نگرش است که "رهباب" بازهم اظهارات مقدمه خودش را در متن مقاله "هذیان های فرهنگیان" دنبال نموده و برای تبیین تئوریک این مسئله، مبحث خاصی را بدان بعنوان **آخذه های فرهنگی و پیام امپریالیستی** اختصاص میدهد.

بنابراین ضرورت همه این عرض و طول و درد سر برای "رهباب" محض بخاطر فقدان اسمای مشخص نویسندگان و ناشرین نامه سرگشاده میباشد؛ پس "رهباب" برخلاف ادعای اعلامیه نویسان، نمی توانست خودسرانه، غیر مسئولانه و در ذهن خودش، برای نامه سرگشاده، نویسندگان و انتشار دهندگان خیالی اختراع نماید؛ او نمی توانست ناشناخته و غیر مسئولانه، انتشار نامه سرگشاده یعنی این ننگ و عار را به شخصی، به گروهی و سازمانی وصله نماید؛ در یک کلام او نخواسته است به کسی، گروهی و قومی برجسپ بزند، و تهمت نماید. و از آنجاییکه "رهباب" مرتکب چنین خطا و جرمی شنیع نگردیده است، بنابراین او نمی توانست به آنچه که مرتکب نشده است، اعتراف نماید و هیچ قاعده منطقی و هیچ اصول اخلاقی هم وجود نداشته و ندارد که یک اعتراف نابجا و ناحق را بر وی الزامی می ساخت. پس روشن است که "کشف درخشان" اعلامیه نویسان، چنانچه گفته شد، پوچ،

بی پایه، زابیده خیال و حساسیت دروغین و احمقانه، و در واقع، بادی میباشد که ایشان بی آزر و بی هیچ تأملی به هوا رها نموده اند!

از سوی دیگر، "رهباب" که آگاهانه و برحسب ضرورت، وظیفه بررسی مندرجات "نامه سرگشاده" را متقبل گردیده است، نخواستہ که در انجام این وظیفه روشنگرانه خود اما، کاهلی نموده و قصور ورزد؛ نخواستہ به همین گفته اکتفا نماید که نامه مزبور، به روشنفکران آزادیخواه و انقلابی هیچ رابطه ای ندارد، چه در آنصورت این پرسش کماکان پاسخ نیافته باقی میماند که پس نامه بدون اسم و امضا، به چه کسانی تعلق داشته و انتشار دهندگان آن کیانند؟ چگونه می شد این سوال را حل نمود؟

اعلامیه نویسان به شما میگویند که اصلاً هیچ حلی و پاسخی در کار نیست؛ در بهترین حالت منفعل بمانید؛ سرتان را با همچو مسایل بدر نیارید؛ چون "تحلیل و تجزیه وقایع و مسایل روز، با انقلاب بمثابة یک عملیه آگاهانه، هدفمند و متشکل، هیچ ربطی و پیوندی ندارد" !!!

اما "رهباب" که از همان آغاز بررسی نامه، متوجه این نکته و ضرورت پرداختن بدان بوده است، برای رهایی از یک موقعیت سردرگم و ابهام جبری، و برای اینکه در تشخیص هویت انتشار دهندگان گمنام نامه، هیچ کسی تسلیم "حدسیات" خود نشده باشد، و ...

با درک همین ضرورت و بتأسی از وظیفه و مسئولیتی که خودش را ملزم به تلبیه آن میداند، ناگزیر به اطناب در مقدمه گردیده، که طی آن نه تنها گزینه های اساسی بحث و مبنای تحقیق خودش را، بلکه شالوده ای از ماحصل کند و کاوی در اعماق مندرجات نامه سرگشاده را پیشاپیش به اطلاع خواننده رسانیده و برای مبنای هویت سیاسی انتشار دهندگان آن را فاش می نماید.

نگرش "رهباب" در اینجا نه تکیه بر **حدسیات و شیوه کارش**، نه **برچسب زنی**، چنانچه اعلامیه نویسان مدعی گردیده اند، بلکه صاف و پوست کنده بگویم، **دیالکتیک** است؛

التزام به قوانین و موازین همین علم، منطق و متدولوژی بحث است که "رهباب" را قادر میسازد تا نقاب مندرس تزویر از رخسار قبیح ناشرین نامه را دریده و بدینسان، معضل هویت مجهول را حل نماید، چطور و چگونه؟

نقطه عزیمت بررسی "رهباب" در اینجا، چنانچه دیدیم، همان عنوان **جمعی از فرهنگیان و روشنفکران افغانستان** میباشد، یعنی یک نام و عنوان کلی، عام، نامشخص و مجهول که نمیتواند از کلیت قشر فرهنگی و روشنفکر جامعه نمایندگی نماید.

برای اینکه بتوان بحث و تحقیق خود را بطور کاملاً روشن و کنکرت به پیش برد، ایجاب می نمود تا بدایتاً همین عنوان عام و نامشخص "جمعی از فرهنگیان و روشنفکران" را خاص و مشخص نمود؛ چون از مشخص است که می توان به مجرد رسید.

بنابراین لارمه دستیابی به مشخص و در نتیجه، دنبال نمودن حرکت شناخت از مشخص به مجرد برای "رهباب" قبل از همه، روشن ساختن این مسئله بود که کتگوری "فرهنگیان و روشنفکران جامعه" چه طیف های اجتماعی فرهنگی، و کدام دیدگاه ها، تمایلات و مواضع فکری و عملی را احتوا می نماید. وی طیف های متعدد همین قشر فرهنگیان روشنفکر را با چشمداشت خاستگاه اجتماعی و به استناد مبنای فکری اعتقادی و مواضع عملی شان در قبال رویداد های جامعه، یعنی بر پایه تحلیل از تضاد های درونی و تبارزات بیرونی آن در سطح جامعه، نهایتاً در دو کتگوری ناهمگون و متضاد تصنیف می نماید که عبارتند از طیف های روشنفکر فرهنگی میهن پرست، آزادیخواه و انقلابی، و انتی تر آن، یعنی طیف فرهنگیان و روشنفکران خادم امپریالیسم و ارتجاع.

فرض وجود هرگونه رابطه‌ی پی‌میان طیف فرهنگیان و روشنفکران آزادیخواه و انقلابی و انتشار "نامه سرگشاده" برای "رهیاب" بخودی خود منتفی است؛ این نه بخاطری که شخص "رهیاب" به این طیف و جرگه تعلق دارد، بلکه به این دلیل که تضاد این طیف با امپریالیسم و ارتجاع، تضاد انتاگونیستی می‌باشد که هیچ‌نوع سازش، آشتی و نزدیکی را مجاز و ممکن نمی‌داند؛ فقط در پیشبرد مصممانه و موفقانه یک مبارزه‌ی رهایی بخش ملی انقلابی است که می‌شود بر این تضاد غلبه حاصل نموده و آنرا به شیوه انقلابی حل نمود.

پس "نامه سرگشاده" را چه کسانی باید انتشار داده باشند؟

در پاسخ به این سوال، دیگر لازم نیست که خیال پردازی کنیم؛ ضرور نیست که، به زعم اعلامیه نویسان، بر حدس و گمانه زنی‌های بدخواهانه و غرض‌مندانه اتکا شود؛ سحر و جادو هم در کار نیست، چون قلمرو تحقیق و بررسی ما اینک کاملاً محدود و مشخص گردیده است؛ در اینجا بجز همان طیف روشنفکر خادم امپریالیسم و ارتجاع، هیچ فرض و احتمال دیگری نمیتواند وجود داشته باشد؛ پای هیچ جن و پری و هیچ دست‌غیبی در نگارش و انتشار "نامه" بمیان نمی‌آید. با شناخت از هویت حقیقی همین "طیف" در یک پروسه طولانی، با آشنایی از مبانی فکری، تمایلات، توقعات و موضعگیری‌های عملی آن در قبال امپریالیسم، ارتجاع و رویدادها و تحولات جامعه، و با انطباق همه اینها با مندرجات "نامه" است، که ممکن و میسر میگردد تا پیوند و ارتباطشان را با "نامه سرگشاده" مدلل ساخته و به اثبات رسانید. ماحصل همین پروسه برای شناخت هویت ناشرین نامه سرگشاده را "رهیاب" در مقدمه "هذیان‌های فرهنگیان" خود بدینگونه جمع‌بندی مینماید:

"باری، اگر نامه سرگشاده "فرهنگیان و روشنفکران" از جهتی مرموز و سوال برانگیز است، از سوی دیگر اما، مندرجات آن، چنانچه تذکار یافت، بسیار روشن، جالب و قابل تأمل. برمبنای مندرجات همین نامه است که میتوان هویت سیاسی فردی و گروهی فرهنگیان مزبور را شناسایی کرد:

پرچمی‌ها و خلقی‌های شناخته شده که برای رادیوی بی. بی. سی کار می‌نمایند؛ چهره‌های دیگر خلقی و پرچمی خارج از این بنگاه تبلیغ امپریالیستی، و همچنان افرادی که زمانی در "شورای دموکراسی برای افغانستان" فعالیت داشته و اینک به کمک و همسویی همان گردانندگان بی. بی. سی در مصاحبه‌ها و برنامه‌های همیشگی ... تبارز می‌نمایند؛ همچنان عده‌ای از روشنفکرانی که زمانی خودشان را "آزادبخش" می‌نامیدند، و اینک اما، سرو کله‌شان از سفارت امریکا در کابل ... نمایان میگردد!!! ..."

چنانچه ملاحظه میشود، "رهیاب" با شناخت قبلی از خصلت طبقاتی همین طیف "فرهنگی روشنفکر" و بر مبنای تحلیل از مندرجات نامه سرگشاده، قادر به تشخیص و تعیین هویت و تعلقات سیاسی گروهی‌شان میگردد؛ هرچند او براین تشخیص و بر انطباق مندرجات نامه سرگشاده با خصایل اجتماعی، مبانی و موازین فکری، با اصول اخلاقی و بلاخره مواضع عملی نمونه‌های یاد شده، مصرانه و بتکرار تأکید می‌ورزد، اما با این وجود، نمی‌گوید که حتماً همین‌ها ناشرین نامه هم می‌باشند؛ میان دو مفهوم، یعنی **تشخیص هویت سیاسی** و میان **ناشرین عملی** نامه، تفاوت فاحشی وجود دارد. در پای نامه، نام و امضای نویسندگان و ناشرین آن وجود ندارد؛ اما اینکه در عقب این اظهارات چه کسانی قرار دارند؛ هویت سیاسی‌شان چه، و به چه طیفی تعلق دارند، مندرجات نامه و موضعگیری‌های آن، همه را برای شما بازگو می‌نمایند که آنها، همین طیف فرهنگیان و روشنفکران خادم امپریالیسم و ارتجاع می‌باشند:

برای این "طیف"، تجاوز به کشور و اشغال آن توسط امپریالیست ها، هیچ معنا و مفهومی ندارد؛ آنها از حضور قوای امپریالیستی و نظارت و کنترل شان بر تمام شئون و مقدرات کشور و حاکمیت ارتجاع مزدور شان پشتیبانی مینمایند؛ زیرا آنها به چیزی بنام امپریالیسم و ارتجاع باور و اعتقادی ندارند؛ آنها سلب استقلال کشور بدست اشغالگران امپریالیست را آزاد سازی، و نصب یک حاکمیت ارتجاعی خادم امپریالیسم بر سریر قدرت سیاسی را، انتخابات و دموکراتیزه نمودن جامعه ارزیابی می نمایند؛ آنها از "انتخابات" ۹ اکتوبر، بمثابه یک رویداد بزرگ تاریخی صحبت می نمایند؛ مشارکت مردم در این "انتخابات" را، گواه تاریخی در اثبات پختگی سیاسی و برهان انکارناپذیر بر وجود اعتماد متقابل میان مردم و دولتمردان کابل میدانند؛ آنها از مشروعیت دموکراتیک "زعیم منتخب مردم" یاد می نمایند که بر پایه آن، اینک دستش در اتخاذ هر تصمیمی باز مییابد، یعنی یک زعیم ملی، مردمی، مستقل، قادر و توانا و ...

آنها همه این باور ها و مواضع سیاسی آن را، نه فقط و برای نخستین بار در همین نامه سرگشاده، بلکه قبلا هم بطرق و ذرایع گوناگون پخش و اشاعه نموده اند. هیچ درب و درگاهی نبوده است که دق الباب نکرده باشند؛ گهی سرو کله شان از سفارت امریکا بیرون برآمده است، و زمانی هم و به استمرار، از بنگاه های تبلیغ و ترویج امپریالیستی...

از اینجاست که "رهباب" باردیگر در مقدمه "هذیان های فرهنگیان" بر این تشخیص چنین تأکید می نماید:

"آری، مندرجات نامه سرگشاده در واقع، نمایندگی از هویت سیاسی همین قماش فرهنگیان روشنفکر مینماید که برای دولت دست نشانده کابل و اربابان امپریالیستش هم، ناشناخته نباید باشند. اینکه نام سرگشاده **عملا** توسط همین ها انتشار یافته باشد یا خیر، اما محتوای آن، با دیدگاه ها و مواضع اعلام شده ایشان از طریق امواج بی. بی. سی بطور مثال کاملا مطابقت مییابد، که نمی شود در آن شک نمود."

باری، چنانچه می بینیم، برخلاف ادعای پوچ اعلامیه نویسان، "رهباب" حکم نمی نماید که این نامه حتما و **عملا** بدست همین ها نگارش یافته، و توسط همین ها انتشار یافته است. اما میگوید که محتوای آن با دیدگاه ها، مواضع و نقطه نظرات همین طیف روشنفکر که همگان آنرا بارها بخصوص از لابلای امواج بی. بی. سی شنیده اند کاملا مطابقت دارد.

چرا "رهباب" نمی گوید که ناشرین نامه کیانند؟

برای اینکه در پای نامه، هیچ اسم و امضایی قید نشده است؛ برای اینکه نویسندگان یا ناشرین آن، این جرأت و شهامت اخلاقی را نداشته اند؛ برای اینکه "رهباب" نخواست استنتاج شخصی خودش را بعنوان عین واقعیت، پیشکش خواننده نماید؛ برای اینکه نخواست است بدینسان و در نتیجه، باب یک دعوای بیهوده حقوقی را بگشاید ...

همین تشخیص، قضاوت و حتی پیشگویی "رهباب" در مقدمه و در متن "هذیان های فرهنگیان" است که به زودی صحت شان به اثبات میرسد.

با اشاره به دیدگاه ها و موضعگیری های تهوع آور فرهنگیان روشنفکر در نامه سرگشاده، که طی آن از هیچگونه چاپلوسی، سرسپردگی و سجده برآستان امپریالیسم و ارتجاع دریغ نگردیده، "رهباب" چنین قضاوت و پیشگویی می نماید:

"آری ، آنها برای جلب توجه "زعیم منتخب خویش" و عنایت اربابان امپریالیست شان، بی ارتباط و با ارتباط به زمین و آسمان ناخسته، گهی اندرز میدهند و زمانی هم هوشدار! و... در واقع، همه این به میخ زدن ها و به نعل کوبیدن ها، فقط یک هدف اساسی را دنبال می نمایند و آن عبارت از ضرورت فراموش نشدن همین "فرهنگیان روشنفکر" توسط "زعیم منتخب و محبوب" و اربابان امپریالیست میباشد که می بایست در تیم های کاری صاحب نظر، مدیر و مدبر جذب شده، تا بدینوسیله، برخلاف تجربه سه سال گذشته، صف اصلاح و اعتدال در سیاست رسمی دولت کابل **تلور یابد!!!**

دقیقا در همین نکته اخیر در نامه سرگشاده است که تمام مکنونات قلبی و غایت اصلی " جمع فرهنگیان روشنفکر " مورد نظر مضمیر میباشد! ..."

باری، این قضاوت و پیشگویی "رهبیاب" چنانچه همه میدانند، مدتهاست صحت خودش را به اثبات رسانیده که هیچکسی نمیتواند آن را انکار نماید؛ چه پس از انتشار همین نامه سرگشاده و نقد آن توسط "رهبیاب" ، نه فقط عده ای از جمع همین فرهنگیان روشنفکر، با تقرر در پست های بالایی دولت دست نشانده کابل، از سمت مشاور کرسی تا وزیر کابینه و معاونین وزیر به مراد خویش رسیدند، بلکه اسامی برخی از نویسندگان و ناشرین نامه هم، عملا برملا گردید، طوریکه آنها خودشان در مصاحبه های خویش با گردانندگان رادیوی بی. بی. سی، یعنی با همان خلقی ها و پرچمی های همفکر و هم نظر شان - البته مواضع اعلام شده در نامه سرگشاده را، خلقی ها و پرچمی ها عملا نمایندگی نموده اند - به انتشار نامه سرگشاده اقرار و اعتراف نموده اند.

اینها همه بی هیچ تردیدی نشان میدهند که "رهبیاب" در سرتاسر نوشته خود، در بررسی، استنتاج، قضاوت و پیشگویی های خود، نه تنها بناحق، برکسی تهمت و افترا نه بسته است؛ نه تنها دستخوش حدس، گمانه زنی و ذهنی گرای بدخواهانه و غرض مند نگردیده است، بلکه برعکس، به واقعیت های عینی، زنده و خارج از اراده و تمایلات شخصی خودش، استناد نموده و براساس بررسی همین واقعیت ها، به کشف حقیقت اثباتی رسیده است؛ و این چیزاست که هیچکسی نمیتواند آنرا انکار نماید، بجزء اعلامیه نویسان هجامایی - سامایی، آنگاهی که میگویند:

"آقای "رهبیاب" خود هم مطمئن نیست که چه کسانی این نامه را نوشته اند ولی بر پایه حدسیات خود بدون کوچکترین احساس مسئولیت و ناراحتی وجدان به دیگران برچسب میزنند و با دیده دراپی تمام عیار مینویسند که با مواضع اعلام شده ایشان از طریق بی بی سی مطابقت دارد. ما از شما می پرسیم آقای رهبیاب چه کسی و چه وقت بنام "آزادیبخش" از بی بی سی موضع خود را گفته است؟ مگر این تراوشات یک ذهن بیمار نیست؟" (تأکید ها از من است)

اینکه "رهبیاب" در بررسی "نامه سرگشاده فرهنگیان روشنفکر" چنانچه دیدیم، بر حدسیات خودش اتکا نموده است؛ اینکه در این بررسی، طرز نگرش و شیوه تحقیق "رهبیاب" چه بوده است؛ اینکه موضوع مورد ارزیابی و تحقیق "رهبیاب" نه تراوش ذهن، بلکه واقعیت عینی خارج از ذهن، یعنی "نامه سرگشاده" بوده است؛ اینکه آگاهی، وظیفه شناسی، احساس مسئولیت و بیداری وجدان "رهبیاب"، گذشته از همه، در همه موضعگیری هایش تجلی یافته و به عینه از لابلای همین مقاله "هذیان های فرهنگیان" وی هم، بخوبی خودنمایی مینمایند... همه و همه مسایلی میباشند خیلی روشن، گویا که صحبت پیرامون آن را و آنهم در رد فحش و ناسزا گویی یک مشت وطنفروش خاین بمردم و به انقلاب، بیهوده دانسته و قضاوت در این زمینه را، بخواننده میگذارم.

اما در پاسخ به پرسش مستقیم اعلامیه نویسان، باید گفت، شخصی که از پشت منبر بنگاه تبلیغ و ترویج امپریالیستی، یعنی از بلندگوی رادیوی بی. بی. سی ابراز نظر نموده و مواضع خودش را اعلام نموده است، همان شخصی میباشد که اسمش در پاسخ "جبهه متحد..." در شماره ۷ "قطب نما"، صفحه ۲ درج گردیده، و ارزش آن را ندارد که من در اینجا، به تکرار و اشاعه این نام بپردازم؛ مصاحبه همین شخص در هفته دوم ماه جون ۲۰۰۵ در مقر سفارت امریکا در کابل صورت گرفته است. این مصاحبه بمناسبت دیدار و ملاقات جمعی از روشنفکران "دموکرات" افغانستان با سفیر و نماینده خاص آقای بوش در کابل، یعنی با زلمی خلیل زاد، بعمل آمده که طی آن نامبرده همه را به ترک "اختلافات ایدئولوژیک" فرا می خواند! یعنی به سازش، معامله گری و تسلیم به امپریالیست های اشغالگر و مرتجعین بر سر اقتدار شان در کابل!

مصاحبه و صدای این شخص را نه فقط "رهیاب" بلکه همه کسانی که در آن تاریخ به رادیوی بی. بی. سی گوش داده اند، شنیده اند؛ این شخص یکی از کادر های شناخته شده و باسابقه سامایی - هجامایی که زمانی خودش را "آزادبخش" می نامید، و یکی از اعضای "شورای دموکراسی برای افغانستان" میباشد که از آلمان به افغانستان سفر نموده و در همان ملاقات "جمع روشنفکران دموکرات" با سفیر امریکا، شرکت نموده است!

حال از اعلامیه نویسان سامایی - هجامایی سوال میشود که آیا همین شخص مورد نظر، یکی از کادر های ساما - هجاما بوده و میباشد یا نه؟ آیا در تاریخ متذکره به افغانستان سفر، و در جمع "روشنفکران دموکرات" و ملاقات شان با سفیر امریکا در کابل، شرکت داشته است یا خیر؟ آیا بدنبال همان ملاقات و پیرامون آن، با رادیوی بی. بی. سی مصاحبه نموده است یا نه؟ و ...

اعلامیه نویسان نمی توانند از پاسخ به همه این پرسش های بسیار ساده ولی خیلی مهم و تعیین کننده برای قضاوت خواننده، شانه خالی نمایند؛ یا باید سفر، ملاقات با سفیر امریکا، مصاحبه با بی. بی. سی و اظهارات همین کادر شان را، با قاطعیت تکذیب نمایند و یا تأیید؛ در روشنائی همین موضعگیری صریح و قاطع اعلامیه نویسان است که خوانندگان هم قضاوت خود شان را خواهند نمود. اگر سازمانی بنام (ساما) وجود دارد، پس آنها باید این نکته را روشن سازند که آیا همین شخص، یک عضو و یک کادر با سابقه ۲۵ ساله و وفادار سامایی - هجامایی بوده و میباشد یا نه؟ پاسخ به این سوال بازهم بر موضوع مورد مناقشه پرتو افکنده و خواننده را در قضاوتش خیلی کمک خواهد نمود.

اگر سازمان آزادبخش مردم افغانستان (ساما) بعنوان یک تشکیلات انقلابی، زنده و فعال؛ اگر (هجاما) بعنوان یک جریان سیاسی دموکراتیک انقلابی، خودش را کماکان "هوادار جنبش انقلابی مردم افغانستان" میدانند؛ اگر شخص مورد نظر یکی از کادر های با سابقه و وفادار آنها میباشد؛ پس اعلامیه نویسان سامایی - هجامایی در پیشگاه مردم درد دیده، زحمتکش و تحت ستم افغانستان، و در قبال جنبش انقلابی کشور مسئولیت داشته و موظفند بگویند، که این عضو، بلکه کادر دیرینه و باوفای شان در سفارت امریکا چه میکرده؟! زمینه شرکت این کادر شان در نشست و ملاقات با سفیر امریکا، چگونه و از چه کانالی فراهم گردیده است؟! زیرا ساده نیست که هرکسی از روی خیابان به سفارت امریکا برای نشست سیاسی با سفیر، راه یابد. آیا حرکت این کادرشان، یک اقدام فردی، خودسرانه و غیر مسئولانه بوده است؟ اگر آری، پس موضعگیری سازمان وی در زمینه چه بوده و چه میباشد؟

البته خواننده میدانند که تکذیب همه این مسایل، برای اعلامیه نویسان هجامایی - سامایی کار آسانی نمیشد؛ چنانچه اینکار برای شان ممکن و میسر بود؛ اگر وجدان آنها از این بابت راحت و

آسوده بود؛ اگر ریگی در کفش شان وجود نداشت؛ و ... به راحتی می توانستند بگویند که همچو سفری و ملاقاتی رخ نداده و اصلا واقعیت ندارد!

ولی آنها اینکار را نکرده و نمی توانند، زیرا ممکن نیست یک واقعیت زنده، ملموس و اثباتی را انکار نمایند؛ از همین خاطر است که آنها بیهوده کوشیده اند تا بچشم خوانندگان خاک پاشیده و بدینسان، خودشان را گویا بسیار زیرکانه از این تله و از یک رسوایی مشمئز کننده برهانند! یعنی آنها با یک تفرعن و اتکا به نفس دروغین می پرسند:

آقای "رهیاب" چه کسی و چه وقت بنام "آزادببخش" از بی. بی. سی مواضع خود را گفته؟ مگر این تراوشات یک ذهن بیمار نیست؟

زیرکی و گریز رندانه اعلامیه نویسان در چه و در کجاست؟! آنها می پرسند، چه کسی و چه وقت بنام "آزادببخش" مواضع خود را از بی. بی. سی اعلام نموده است؟

با طرح چنین سوالی، میکوشند نه تنها ذهن خواننده را از اصل مسأله به انحراف کشانند، بلکه ظریفانه بوی حالی هم سازند که گویا چیزی بنام همان "آزادببخش" سابق، هنوز هم وجود دارد! خیر، هیچکسی مدعی نشده است که فلان شخصی، در فلان وقتی، مواضع خودش را بنام "آزادببخش" اعلام نموده است؛

چرا "رهیاب" همچو ادعایی را ننموده و نمی توانست نماید، و دلیل آن چیست؟ برای اینکه اولاً چیزی بنام "سازمان آزادببخش مردم افغانستان" بمثابه یک جریان زنده سیاسی انقلابی، موجودیت فعلی ندارد؛ این نکته را "رهیاب" در بخش دوم نوشته خود "در سرایش" توضیح نموده و استدلال و برهان خودش را هم به اطلاع خواننده رسانیده است. چنانچه اعلامیه نویسان اما، در رد نقطه نظرات و استدلال "رهیاب" گفتنی ای داشته باشند و بتوانند، عکس این مسئله را ثابت نموده، خوانندگان و در مجموع مردم ستمدیده کشور را خرسند و امیدوار، و بلاخره "رهیاب" را هم از یک "گمراهی عظیم" نجات بدهند، نایست در انجام چنین امر سترگ انقلابی لحظه بی هم تغافل نمایند!

ثانیا اگر برخلاف نقطه نظرات "رهیاب" جریانی انقلابی و آزادببخش بنام (ساما) وجود خارجی داشت، انقلابیون جامعه و مردم ستمدیده و دربند کشور، مبارزه آزادببخش انقلابی آنرا در زندگی روزمره شان حد اقل در همین چند سال اشغال کشور بدست امپریالیست ها لمس و احساس نموده بودند؛ ادعا و اظهارات چهار سطری "رهیاب" هم، به هیچ نحوی نمی توانست چنین حضور و موجودیت فعلی را زایل سازد؛ و مهمتر از آن، "رهیاب" هم پیشاپیش، از غوطه ور شدن در یک ورطه ذهنی خیالی و ارتکاب یک حماقت بی حاصل درامان می ماند! ثالثا "رهیاب" عمیقا باور داشته و دارد، چنانچه به این باور خود همواره افتخار نموده و می نماید، که سازمان آزادببخش مردم افغانستان (ساما) به طلایه داری بنیانگذاران و شهدای انقلابی گلگون قباى خود، و در رأس همه مجید قهرمان، یک سازمان انقلابی آزادببخش ضد سوسیال امپریالیستی، ضد امپریالیستی و ضد ارتجاعی بود؛ یک چنین سازمانی، اعضا و کادر های چنین سازمانی، ممکن نیست که در تئوری و عمل، با امپریالیسم و ارتجاع، یعنی با دشمنان تاریخی و آشتی ناپذیر شان که آزادی و استقلال کشور شان را سلب، و بر خلق های زحمتکش آن ستم می نمایند، همکاری و سازش داشته باشند. با علم و ایقان به تئوری و پراتیک یک جریان انقلابی آزادببخش بعنوان یک اصل و واقعیت علمی و تاریخی جهانشمول میاشد که "رهیاب"

نمی تواند در ذهن خودش، میان دو دشمن انتاگونیستی، پل آشتی و سازش را برقرار نموده و بنابراین، یک ادعای سخیفی را براه اندازد؛

بمجردیکه یک جریان انقلابی آزادیبخش، هرکه باشد و در هر کجای دنیا که باشد، با دو دشمن تاریخی و انتاگونیستی خود، معامله نموده و به آنها تسلیم شود، آن جریان، دیگر آزادیبخش نبوده و نمی تواند باشد. پس تکرارا باید پرسید که واقعیت اظهاریه "رهباب" چه می باشد؟

"رهباب" میگوید، هرچند نامه سرگشاده جمعی از فرهنگیان روشنفکر از جهتی مرموز و سوال برانگیز است، یعنی نه در پای آن، نام و امضای نگارندگان یا ناشرین آن قید شده است، و نه در متن آن، به هویت فردی و تعلق گروهی یا سازمانی این "جمع" اشارتی.

با این وجود، برمبنای مندرجات همین نامه، میتوان **هویت سیاسی** فردی و گروهی فرهنگیان مزبور را شناسایی کرد. مندرجات همین نامه، همچنان با مواضع **عده ای** از روشنفکرانی انطباق دارد که **زمانی** خودشان را "آزادیبخش" می نامیدند، و اما اینک سرو کله شان از سفارت امریکا بیرون میآید! یعنی عده روشنفکری که سابقا به یک جریان آزادیبخش بنام (ساما) منسوب بودند.

حال سوال اینست، که چگونه مندرجات این نامه، با مواضع این عده از روشنفکران سابقا منسوب به یک جریان آزادیبخش انطباق دارد؟ دلیل و شواهد اثبات این ادعا و نتیجه گیری چه می باشد؟

در جمع نگارندگان و ناشرین "نامه سرگشاده" عده یی از فعالین همان "شورای دموکراسی برای افغانستان" قرار داشتند؛ صحت این واقعیت اینک برای همگان به اثبات رسیده، طوریکه عده ای از همین فعالین، چنانچه بارها اشاره شد، در مصاحبه های خویش با رادیوی بی بی سی پیرامون انتشار "نامه سرگشاده" قبول نموده اند که جزء امضا کنندگان همین نامه بوده و از مندرجات آن، نمایندگی و دفاع می نمایند. همین نگارندگان و ناشرین نامه، اکنون در پست ها و مقامات بالایی دولت دست نشانده کابل - در کابینه - ایفای وظیفه می نمایند. آنها مواضع و دیدگاه های خویش را در همسویی با اوضاع و شرایط حاکم در افغانستان اشغالی، نه فقط در نامه سرگشاده، بلکه از همان زمان پس از تجاوز و اشغال و آنهم به شیوه های گوناگونی و از جمله از طریق مصاحبات رادیویی همواره بیان داشته اند. یکی از موضعگیری ها و نمونه یی از خط سیاسی فکری و تبلیغاتی آنها در همسویی با روند اوضاع و شرایط حاکم در کشور، همان سازش، آشتی و ترک مخاصمات گذشته با دشمنان شناخته شده مردم بوده است؛ آنها این خط سیاسی و موضعگیری عملی خود شان را با عنوان نمودن **ضرورت فراموشی اختلافات ایدئولوژیکی و تشکیل یک دولت غیر ایدئولوژیک** همواره تبلیغ نموده اند.

همین خط فکری، همچنان توسط آن عضو و کادر سامایی - هجامایی سابقا منسوب به سازمان آزادیبخش، و مشخصا در همان مصاحبه اش با بی بی سی که پس از ملاقات با سفیر امریکا بعمل آمد، اعلام شده است؛ اگر بخاطر داشته باشیم که هجامایی ها - سامایی ها از جمله همان کادر شان که بملاقات سفیر امریکا "شرفیاب" گردیده است، چند سالی در شورای بغایت بدنام دموکراسی برای افغانستان، کار و فعالیت نموده و در تعیین مثنی سیاسی آن شورا و فعالیت هایش، عملا سهیم و مسئولیت داشته اند؛ و چنانچه ملاحظه نماییم که عده یی از فعالین همان شورای دموکراسی و از جمله عده یی از جمع هجامایی - سامایی، در مقام های وزیر کابینه، معاونین وزیر، رئیس رادیو تلویزیون کابل، در پارلمان و ... سرگرم وظیفه بوده، یعنی با امپریالیست های اشغالگر و ارتجاع خادم شان، عملا همکاری می نمایند؛ چنانچه بینیم که اعلامیه نویسان هجامایی - سامایی، حداقل در طی همین چند سال گذشته، نه در قبال اشغال کشور بدست امپریالیست ها و "حاکمیت"

ارتجاع مزدور و بیگانه پرست، موضعگیری نموده، و نه علیه کادر ها و هواداران شان، یعنی علیه کسانی از ایشان که از همین اروپا به افغانستان رفته و همین اکنون در سطوح و موقعیت های بالایی با دولت کابل، عملاً همکاری می نمایند، اعلامیه ای انتشار داده و با ایشان قطع علائق سیاسی نموده اند و...

پس طبیعتاً و منطقاً به این نتیجه گیری می رسیم که آنها همه، عملاً در یک خط فکری سیاسی قرار داشته، و مندرجات "نامه سرگشاده" هم با مواضع، دیدگاه ها و تمایلات شان مطابقت دارد. در این درک، تشخیص و نتیجه گیری علمی، منطقی که در تئوری و عمل قابل اثبات بوده و "هذیان های فرهنگیان" رهیاب، بیان گویای آن می باشد، هیچگونه شک، ابهام و تردیدی وجود ندارد.

البته کاملاً طبیعی است که در قبول این واقعیت تلخ و غیر قابل انکار، انقلابیون و تمامی آنانیکه بمصالح علیای ملی و به سرنوشت رقتبار توده های زحمتکش خلق های تحت ستم کشور اندیشیده، و در محدوده توان، به هر شکلی از منافع شان دفاع می نمایند، هیچ شک و تردیدی نداشته باشند.

بخاطر همین ژرف نگری، روشنگری، و التزام بدفاع از منافع اقشار و طبقات زحمتکش و ستم دیده جامعه است که آنها، نه تنها پیوسته زیر رگبار فحش، بهتان و ناسزاگویی های بزدلانه دشمنان تاریخی مردم مثل امپریالیسم، ارتجاع و پادوان رنگارنگ فرهنگی شان، قرار میگیرند، بلکه به حرکت فزیکتی یعنی با ترور اعلامیه نویسان هجامایی - سامایی هم، باید تهدید گردند! توجه نمایید:

"انقلاب عملیه ایست آگاهانه، هدفمند و متشکل که در پراتیک اجتماعی از طریق رهنمایی و راهگشایی تجسم مییابد، تحلیل و تجزیه حوادث و وقایع روزمره و بازی با کلمات در جملات بلند بالا و دهن پرکن فقط بدرد قناعت و اطفای احساسات لطیف و داغ روشنفکر برج عاج نشین خواهد خورد، **لجن پراگنی های نابجا نه تنها دردی از آلام بی پایان جنبش را مداوا نخواهد کرد بلکه در یک حرکت فزیکتی - منطقی به مکدر شدن سیمای عامل و یا عاملین احتمالی آن خواهد انجامید.** آنهاییکه از پشت خنجر می زنند، آنهایی هستند که با همچو برخورد های غیر مسئولانه، آگاهانه و یا غیر آگاهانه آب در آسیاب خائنین می ریزند." (تأکید از رهیاب است)

اینست نمونه یی زنده و گویا از تئوری و عمل ضد انقلاب، یعنی آنانیکه به توده های زحمتکش و تحت ستم مردم پشت کرده اند!

آنها تحلیل های روشنگرانه "رهیاب" را، چنانچه دیدیم، حملات غیر مسئولانه، غرض مند، تهمت، افترا، چشم تنگی، دیده درایی های ناشی از ناراحتی وجدان و تراوشات یک ذهن بیمار دانسته و می دانند! آنها "هذیان های فرهنگیان" رهیاب را، تحلیل و تجزیه حوادث و وقایع روزمره و بازی با کلمات در جملات بلند بالا و دهن پرکن یک روشنفکر برج عاج نشین دانسته، که سبکسرانه و با دهن گشاد و چشمان تنگ، دست در جیب نهاده و با پاهای بیحرکت، از دور به تماشا ایستاده و همه چیز را نظاره می نماید! آنها "هذیان های فرهنگیان" رهیاب را، خنجر زنی زبوانه، یعنی از پشت توسط آنانی می دانند، که گویا آگاهانه یا غیر آگاهانه، آب در آسیاب خائنین می ریزند!

بلاخره آنها "هذیان های فرهنگیان" رهیاب را، لجن پراگنی های نابجا می نامند، که نه تنها دردی از آلام بی پایان جنبش را مداوا نخواهد کرد، بلکه در یک حرکت فزیکتی - منطقی به مکدر شدن سیمای عامل یا عاملین احتمالی آن خواهد انجامید!

اینست نمونه پی از فحش گویی لومپانه و افسارگسیختگی خائنین به میهن و به انقلاب، که قیافه اصلی خودشان را اما میکوشند، در ماسک ادامه دهندگان راه شهدای پرافتخار آزادی و انقلاب پنهان نمایند!

بیهوده خواهد بود، چنانچه بکوشیم در اینجا، بر هر لغت رکیک و فحش گویی های اینان، صفحات زیادی را سیاه نماییم؛

چه افتخاری بیشتر از این خواهد بود که "رهباب" و امثال رهباب، فحش هایی از این دست، و آنهم از زبان دشمنان شناخته شده مردم و پادوان سرخورده، بی ایمان، سازشکار و تسلیم طلب شان را بشنوند!

شلیک تیرهای روشنگرانه "رهباب"، بیگمان به حساس ترین رگ های اعصاب اینان اصابت نموده است؛ آنها نه فقط در قبال این روشنگری ها، حساسیت جنون آمیز نشان داده و رگبار ناسزاهای شان را نثار "رهباب" نموده اند، بلکه تهدید به حرکت فزینی یا بهتر بگوییم، حذف فزینی وی و امثال وی نموده، و چنین افسار گسیختگی شان را هم، بنام "دفاع انقلابی" توجیه می نمایند!!! البته ما در مباحث گذشته، بینش، فهم و تلقی آنها از مقوله انقلاب و مبارزه انقلابی را مطالعه نمودیم؛ ما دیدیم که واژه انقلاب در قاموس اندیشه های اینان، به چه معنا بوده، چگونه و در عملکرد های چه کسانی تجسم یافته است!

اینک می بینیم که آنها، پیشبرد امر "انقلاب" و "مبارزه آزادیخواهانه انقلابی" شان را با چه شیوه و کدام ابزار به اصطلاح مبارزاتی، یعنی با ترور و حذف فزینی مخالفین خویش، می خواهند گویا به تحقق برسانند!

از چه زمانیست که مسایل مورد بحث و جدل مبارزه انقلابی و اختلافات سیاسی را، با چنگ و دندان و حرکت فزینی حل می نمایند؟!

اگر از لافزنی های تهوع آور همیشگی اینان در اینجا چشم پوشی نماییم، باید بگوییم که برخورد فزینی، حذف فزینی و ترور مخالفین سیاسی، همواره حربه پی بوده و میباشد اساسی بدست امپریالیسم و ارتجاع و همپالگان خودکامه و مستبد شان؛ این طرز دید و شیوه معالجه فضا، جلوه پی بوده و میباشد از اندیشه و عمل هر جریان سلطه گر، خودکامه، زورگوی ارتجاعی و فاشیست.

تئوری و عمل همین مکتب در رابطه با رویداد های دلخراش سه دهه اخیر جامعه را، بطور مثال ترورها، آدمکشی ها و دیگر کارنامه های زورگویانه و سرکوبگرانه فزینی خلقی ها، پرچمی ها، جهادی ها و طالب ها بخوبی تمثیل می نمایند، که تمام مردمان ستمدیده و دردمند کشور و بویژه، هر هموطن رزمنده، آزادیخواه و انقلابی، آنرا بخوبی درک نموده و با گوشت و پوست شان احساس می نمایند. شهدای راه آزادی و انقلاب کشور، یعنی آنانیکه اعلامیه نویسان بغلط مدعی پیشبرد رزم و پیکار انقلابی شان میباشند، در واقع قربانی همچو شیوه های دژخیمان تروریستی و حرکت های تصفیه گرانه فزینی گردیده اند! پیداست که اعلامیه نویسان سامایی - هجامایی، متأسفانه از همین تجارب خونبار هم، درسی و عبرتی نگرفته اند!

آنها ناشیانه می کوشند فضای ترس، رعب و اختناق، و روش حذف فزینی مخالفین سیاسی توسط مرتجعین آدمکش در اوضاع افغانستان، پاکستان و ایران را، وارد قلمرو نسبتاً باز اروپای دموکراتیک نموده، و بدینوسیله سهم خودشان را در اشاعه و ترویج چنین "فرهنگ" و شیوه عمل فزینی تروریستی بجا نمایند!

بلاخره آنها می خواهند، با توسل به چنین روش ها و اسالیبی، "خلافت" خودشان را تأسیس، و در مقام "کپلان" های افغانستانی، فتوای حذف فزیکتی این و آن مخالف سیاسی خود شان را صادر نمایند!

بگذار آنها از هر آبخوری که میخواهند تغذیه نمایند؛ کماکان خیالبافی کنند؛ لاف بزنند و گزافه بگویند! ولی باید بدانند که مسئولیت هر حرف و هم هر حرکت فزیکتی، بدوش خودشان بوده، و با هر حرف و عمل شان، بطرزی انقلابی محاسبه خواهد شد. زور ما، شیوه ما و راه ما، اندیشه و عمل و منطق کوبنده انقلابی ما بوده و خواهد بود. بقول شاعر انقلابی لاهوتی:

آسمان را گو که دیگر لاف پر زوری مرن واژگون گردی، درفش سرخ اگر برپا کنم

متأسفم، چنانچه در واکنش در قبال تهدید نامه آنها، با همچو عباراتی، سرخواننده با احساس را بدرد آورده باشم! برای خود من هم، نگارش چنین حرف ها و جملاتی، مطبوع نمی باشند؛ اما چه باید کرد که آنها پای شان را خیلی فراتر از گلیم شان دراز کرده، و در نتیجه، اینکار را بر ما تحمیل نموده اند. آنها در واکنش به موضعگیری های نقادانه و روشنگرانه یک نوشته انقلابی، نه به زبان آدمی، بلکه به سلاح تهدید به حرکت فزیکتی متوسل گردیده اند!

آنها در پاسخ به اظهارات اثباتی، مستند، و تحلیل ها و استدلال های علمی منطقی در یک نوشته روشنگرانه سیاسی، به فحش و ناسزا گویی مبادرت ورزیده اند!

بلاخره آنها بجای انتقاد از خود، از سیاست ها و عملکرد های ضد انقلابی اعضا و هم پیمانان خود شان در همسویی و همکاری عملی با ضد انقلاب، یعنی با لشکر امپریالیسم و ارتجاع، به جعل، تزویر و اعلامیه نویسی و کتمان حقایق توسل جسته و نام آن را هم، دفع حملات غیر مسئولانه و غرض مند به نیروهای انقلابی میگذارند!

در واقع آنچه را که "رهیاب" در مقدمه "هذیان های فرهنگیان" خود، برای اینان و در ارتباط با اینان، نوشته است، خود اعلامیه نویسان ناخواسته و ناخود آگاه و به زبان حال خود، بدان اعتراف نموده اند؛

با این وجود، اظهارات "رهیاب" را تهمت و افترا خوانده و برای بطلان آن، شمشیر از نیام کشیده اند! بیایید همین اعتراف ناخواسته و ناخود آگاه اینان را در خاتمه "اعلامیه تاریخی" شان مطالعه نموده و "در سراشیب" را هم بدینسان پایان رسانیم.

آنها می نویسند:

"ممکن است در تلاطم زمان (ما معنای سخن یا عبارت سیر زمان، حرکت زمان، مرور زمان، گذشت زمان ... را فهمیده و درک می نماییم، اما تلاطم زمان را نه! - رهیب) و نشیب و فراز حوادث فرد و یا افرادی از چنبره سیار انقلاب به دور بیفتند، اما خط تاریخی و افتخار آفرین "آزادبخش" که با خون نسلی از شهدای جنبش انقلابی کشور ترسیم شده است همچنان پایا و استوار باقی میماند. هنوز وظایف زیادی بدوش نسل انقلابی کنونی سنگینی میکند، یقیناً دشمن تراشی جز آن وظایف نیست چون زحمتکشان افغانستان دشمنان زیادی دارند." (تأکید از من است)

باری، به اعتراف خود اعلامیه نویسان، ممکن است ... فرد و یا افرادی از چنبره سیار انقلاب به دور بیفتد.

پرسش اینست که آیا دور افتادن فرد یا افرادی در شرایط و اوضاع کنونی جامعه از چنبره سیار انقلاب، به معنای همسویی و همکاری عملی با لشکر امپریالیسم و ارتجاع و با دولت دست نشانده کابل هم می باشد یا نه؟

آیا رفت و آمد عده یی از روشنفکرانی که زمانی خودشان را "آزادبخش" می نامیدند، به سفارت امریکا و اعلام ترک اختلافات ایدئولوژیک سیاسی، در حکم دور افتادن آنها از چنبره سیار انقلاب خواهد بود یا خیر؟

اگر پاسخ به همه این پرسش ها مثبت باشد، پس تهمت، افترا و برجسپ "رہیاب" در کجاست؟! و اعلامیه نویسان از چه کسانی بدفاع برخاسته اند؟!

برعکس، چنانچه پاسخ این پرسش ها به نفی باشد، پس مفهوم دورافتادن فرد یا افرادی از چنبره سیار انقلاب چه و این ها چه کسانی میباشند؟

علاوتا باید پرسید که خط تاریخی و افتخار آفرین "آزادبخش" که با خون نسلی از شهدای جنبش انقلابی کشور ترسیم شده است، چگونه، چطور، تحت چه شرایطی و با کدام پیش شرط های عینی و ذهنی، میتواند پایا و استوار باقیمانده و چه کسانی آن را نمایندگی می نمایند؟ این دیگر روشن و مسلم می باشد که "هرجا که ستم باشد، مقاومت هم هست".

ولی کسانی باید وجود داشته باشند که از خود شان، از توده های زحمتکش و تحت ستم مردم شان، از آرمان ها و ایده آل آزادیخواهانه و آزادیبخش شان، و بلاخره از مام میهن شان بدفاع و مقاومت برخاسته و مبارزه آزادیبخش نمایند؛

با دست روی دست گذاشتن؛ با عدم درگیری با حوادث و وقایع روزمره؛ با وقتا فوقتا اعلامیه نویسی های فرصت طلبانه و اغواگرانه و بلاخره با همکاری با لشکر امپریالیسم و ارتجاع، نمیتوان مبارزه آزادیبخش نمود!

وظایف زیادی که بدوش نسل انقلابی کنونی سنگینی میکنند، کدام ها هستند، و اعلامیه نویسان سامایی - هجامایی چگونه، چطور و به کدام شان می پردازند؟

همکاری و همسویی با لشکر امپریالیسم و ارتجاع در پست های وزیر، مشاور وزیر، معاون وزیر، رفت و آمد به سفارت امریکا و ... همه اینها وظایفی میباشند که نه نسل انقلابی کنونی، بلکه ضد انقلاب و خائنین ملی برای انجام شان کمر بسته اند!!! •

پایان

